

عمومی مذکور است . و در آثار اعلی و ابهی سامری بر سهیل تشبیه و اشاره بواقعه مذکوره بر کسانی چند از مدعیان مهم مخالف اطلاق شد از آن جمله در بیانات شکوائیه باب اعظم است :

" واتبعوا ما القی السامری بینهم وسجدوا العجل " الخ  
وقوله :

" اللهم عذب العجل وجسده و خواره " که مراد از سامری وعجل و خوار میرزا جواد ولیانی برغانی و میرزا عبد العلی و میرزا ابراهیم مشروح الوصف در ظهور الحق اند و شمه ای در ضمن نامهای جواد و خوار ثبت میباشد . و از مقام ابهی در لوحی به شیخ سلمان است :

" در حین خروج از عراق لسان الله جمیع را اخبار فرمود که سامری ظاهر خواهد شد و عجل بنده آید و طیور لیل بعد از غیبت شمس البته بحرکت آیند آند و که ظاهر شدند " و در سوره الصبر است :

" ثم اعلموا یا ملاء الاصفیاء بان الشمس اذا غابت تتحرك طیور اللیل فی الظلمة اذ انتم لا تلتفتوا الیهم وتوجهوا الی جهة قدس محتویا ایاکم لا تتبعوا السامری فی انفسکم ولا تتبعوا العجل حین الذی یتنعر بینکم وستسمعون نداء

السامری من بعدی ویدعوکم الشیطان " الخ که مراد از سامری سید محمد اصفهانی و مراد از عجل و شیطان میرزا یحیی ازل و از طیور لیل معارضین دیگر اند و در ضمن نام ابلیس زکری است . و در کتاب ایقان است قوله :

" و از موسی علم و عدل اعراض نموده بسامری جهل تمسک جسته اند " .

(سامسون) به صامسون مراجعه شود .

(سان) ترکی بمعنی شمار و در فارسی عرفی دوره قاجاریه متداول بود که میگفتند لشگر را سان دید یعنی شماره کرد

و در لوح به رئیس و صدر دولت عثمانی است :

" سان عسکر دیده " یعنی شماره کرد .

(سَاهِرَة) در قرآن از القاب روز قیامت میباشد  
قوله :

" فاذا هم بالساهرة " و در لوحی است

" قد جاءت الساهرة "

عربی گوارا . در کتاب اقدس است :

(سایغ) " قد انفجرت من الاحجار الیه " .

العذبة السائغة .

(سَبَا)

سَبَا نام ناحیه ای از یمن مرکزش مَازَب  
واقع در جنوب شرقی صنعا پایتخت  
سلطنت بلقیس ملکه آنکشور که قصه

مشهوره راجع بسلیمان و هدهد و بلقیس در قرآن مسطور  
میباشد . در سوره سبأ قوله :

" لَقَدْ كَانَ لِسَبَآءٍ فِي مَسْكِنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَشَمَالٍ كُلُوا  
مِن رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لِلَّهِ بَلَدٌ طَيِّبَةٌ " و در سوره نمل قوله :  
" وَتَفَقَّدَ الطَّيْمَرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهَدَىٰ هَدَىٰ أُمُّكَ كَانَتْ مِنْ  
الْفَائِضِينَ لَا يُعَذِّبُهُ عَذَابًا شَدِيدًا أُولَآئِكَ هُمُ الْوَالِيَاتُ هُنَّ  
بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ حَطَّ بِهِ  
وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَآءٍ بَنِيًّا يَقِينًا أَنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ  
مِنْ لَدُنِّي وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ " و بر سبیل تشبیه و تلویح بآن  
قصه از آن جمله در کلمات مکتوبه است :

" و ای هدهد سلیمان عشق جز در سبای جانان  
وطن مگیر " و در اسرار الآثار عمومی تفصیلی ذکر است .

(سَبَب)

عربی بمعنی علت و باعث و اصل .  
اسباب جمع . در لوح طب است :  
" قد قدرنا لكل شئ سبباً " و قوله

" قابل الامراض بالاسباب " .

(سَبَب)

مشهور بمعنی روزشنبه . در ایقان

است :

" حکم طلاق و سبب راکه از حکم های

اعظم موسی است نسخ نموده " .

در رساله افلاکیه است قوله :

(سَبَّحَ)

" بحيث تسبح تلك الدار الاربعة

في دائرة محيطها وتسبح في فضاء "

الخ اول بمعنی شناوری و دوم بمعنی تسبیح گفتن است .

مصدر عربی بمعنی تسبیح و تنزیس

(سُبْحَان)

و بیاهی از تنقیصه ستودن . و در خطه

و ادعیه و مکالمه بعنوان تنزیه و تقدیر

خدا کثرت استعمال دارد و نظایر این عبارت در مناجات :

" سبحانك اللهم يا الهی تشهد و تری کیف ابتلیت بعبادك "

عبارت " الخ و نیز ذکر کلمه " سبحان الله " بمعنی تنزیس

و تقدیر خدا از وقوع چنین مفتری و عمل در ضمن مفاوضا

بسیار است و متدرجاً کلمه سبحان از اسما الله شده و در آ :

این امر ب لقب تجلیلی بر خدا متداول گردید و مانند ای

عبارات و جمل در فارسی یا عربی قوله :

" از مشرق بیان سبحان " و قوله : " انك لما وجدت منه روائح البغضاء عن جمال السبحان " كثر استعمال يافت.

سُبْحَة عربی جلال و درویش .

( سُبْحَة -

سُبْحَات جمع . سبحات وجه الله

سُبْحَات )

انوار روی خدا . سبحات الله

جلالات و انوار خداوندی . در حدیث مشهور از حضرت علی

امیر المؤمنین است :

" قال كميل بن زياد يا امير المؤمنين ما الحقيقة قال امير

المؤمنين مالك والحقيقة قال كميل بن زياد اولست صاحب

سرك قال امير المؤمنين بلى ولكن يترشح عليك ما يطفح

منى قال كميل بن زياد او مثلك يخيب سائلاً قال امير المؤمنین

الحقيقة كشف سبحات الجلال من غير اشارة قال كميل بن

زياد يا على زدني بياناً قال امير المؤمنين محوالموهوم وصحو

المعلوم قال كميل بن زياد يا على زدني بياناً قال امير المؤمنین

هتك السر عند غلبة السر قال كميل يا على زدني بياناً قال

امير المؤمنين جذب الاحدية بصفة التوحيد مع غلبة السر

قال كميل يا على زدني بياناً قال امير المؤمنين نور اشرق من

صبح الازل فيلوح على هياكل التوحيد آثاره قال كميل يا على

زدني بياناً قال امير المؤمنين اطف السراج فقد طلع الصبح "

و در کتاب ایقان است قوله :

" حال قول حضرت امیر را ادراك نماكه فرموده كشف سبحات

الجلال من غير اشارة " و در شرح هاء است قوله :

" ويخلصك تلك الاشارات مما ادركت نفسك من اشارات اهل

السبحات وانك حين توجهك بالله رب الارباب تكشف

الاشارات والسبحات ..... لئلا يبعد النام من انوار

سبحات عزته ..... وان كل ما يخطر بقلبك من السبحات

والعرضيات ..... وان السبحات في عالم الدلالات لا ينكشف

الا بذكر المقامات " و در کتاب ایقان است قوله :

" تا جميع اسرار حكمت روحانيه هي سبحات جلال از خلف

سرادق فضل وافضال ظاهر وهويد اشود " و در کتاب اقدس

اسپت :

" اياكم ان تمنعكم سبحات الجلال عن زلال هذا السلسال "

و در لوح ناصر الدين شاه است قوله :

" سبحات البشر " و نیز قوله : " هل حملت الارض بالذي

لا تمنعه سبحات الجلال " الخ و اين استفهام در ضمن انكار

آرزو راهم در بردارد يعنى كاش بر روى زمين كسى بود كه

سبحات جلال مانعش نميگشت يا اينكه اكون وجود ندارد .

و در لوح ديگر است :

" لعمری ایشان اند ( مَلاها ) حجابهای بزرگ و سبحات مجلّه که سبب منع ابصار خلق بوده و هستند " و براین طریق شروع از آثار باب اعظم اصطلاحی در سبحات جلال بمعنی شوون جلال و عظمت ملائی برقرار شده سپس بر ملاهای متنقذ و مرجع انام و بر بدع و اوهام اطلاق گردید چنانچه در اوّل کتاب ایقان است .

" یعنی گوش را از استماع اقوال و قلب را از ظنونان متعلقه بسبحات جلال " الخ و در لوحی است :

" درین ایّام روحانی باید کلّ بطراز بدع رحمانی فائز شوند مقدّساً عن کلّ مافی ایدی الناس وعن کلّ ماسمعوا تاجه رسد بخلافت مجموله که از ناحیه کذب ظاهر شده امثال ایمن از کار سبحات مجلّه بوده که اکثر بریه از خرق آن عاجزند و لکن از برای حق عبادی است که بقدرت الهیه کلّ را خرق نموده اند " و نیز در کتاب ایقان است :

" و همچنین ذکر خاتم النبیین و امثال آن از سبحات مجلّه است که کشف آن از اعظم امورات نزد این همج رعاع و جمیع باین حجابات محدود و سبحات عظیمه مجلّه محتجب مانده اند " الخ و در لوحی به میرزا ابوالفضل گلبایگانی است :

" بنام یکتا خداوند بیهمتا حمد و ثنا متفمّسین بجز تجرید

رالاتق و سزا که در ظلمت ایّام و اعتساف انام و احزان وارده و هموم و غموم نازل از توجه به بحر احدیه و شمس ابدیه محروم نمانند سبحات اسماء ایشانرا از مالک اسماء منع ننمورد اسماء را گذاردند و ببحر معانی توجه نمودند انهم عباد شربوا باسمی القیوم رحیقی المختوم ماسوی الله در نظرشان به شبه کفی تراب و قبضه رماد بوده و هست باسم از مالک آن محروم نشدند باستقامتی در امر قیام نمودند که فرائض معرضین بیان از آن مضطرب " الخ و مراد از سبحات اسماء اسم ازل و غیره میباشد .

عربی نوه و نبیره . اسباط جمع و دوازده قوم بنی اسرائیل که از دوازده فرزند یعقوب بعمل آمدند

( سِبْط )

بنام اسباط و سبیطی خوانده میشوند . در ایقان است :  
" هرگز قبطی ظلم از شراب سبیطی عدل نصیب ندارد " .  
عربی شمار هفت و هفتاد است و نقطه ( سبع - سَبْعین ) اولی خود را در کتاب رمزاً ذات حروف السبع خواند چه نام علی محمد شامل

هفت حرف است قوله :

" منوط است بمعرفة نقطه بیان الذی قد جعل الله ذات

حروف السبع فيه \* وجمال ابهی رانیز نام حسینعلی چنهن  
میباشد قوله :

" ان یاملاء البیان فاقتبسوا من هذه النار التي اشتعلت فی  
هذه العراء وظهرت علی هیکل التریبع فی هیئة التثلیث "  
و نیز رساله در سیر وسلوک بنام هفت وادی از جمال ابهی  
معروف میباشد و در لوحی زکرهافتاد نفس هم سجنان ابهی  
است و در ضمن نامهای حب رضا سجن و سماء زکری است  
و نیز در ذیل نام الف بیان موارد استعمال اعداد بافاده  
صرف کثرت نه مرتبه عددی میباشد .

رساله دلائل السبع از نقطه بیان  
(سبع دلائل) در سجن ما کو صادر گردید و در نسخ  
موجوده بخطوط مختلف در بعضی  
خطبه مفصل عربی : " بسم الله الفرد الفرد " الی آخرها  
ثبت است و بعضی از اشتقاقات و هیئات تعمد باهتکار و  
ابتداع یا وجودیات عرفارا بنظر میآورد و نسخه اصلیه و یا معتمد  
بدست نیست قوله :

" و بعد لوح مسطوره را مشاهده نموده هرگاه خواسته شود  
بتفصیل ذکر ادله در اثبات ظهور گردد الواح الکوانیه  
و امکانیه تحمل نتواند نمود " الخ و اینکه ملا محمد تقی هروی

معروف و مؤمن بامر بابیت وی بعد از ملاحظه امر قائمیت  
و استقلال از اصفهان عریضه نگارشده دلیل و حجت خواست  
و با دریافت ادله سبع ایقان نیافت در متن رساله مذکور  
تصریح و زکری از آن نیست . و قوله :

" نظر کن در آمت داود پانصد سال در زبور تربیت شدند تا  
آنکه بکمال رسیدند بعد که موسی ظاهر شد قلبی که از اهل  
بصیرت و حکمت زبور بودند ایمان آوردند و مابقی ماندند و کل  
مابین خود و خدا خود را محق میدانستند این بود که  
میخواستند مکابره با حق کنند " الخ .

و نظیر و قریب آنچه برای داود از رسالت و کتاب مستقل و امت  
بیان نمودند در قرآن هست و مسلمانان همچنین گفتند ولی  
مخالف تاریخ مقدس عهد قدیم و منافی ضرورت عقیده یهود  
میباشد و ما فوق آن در قرآن برای یوسف رسالت عظیمه و آئین  
منفرد و ملت ممتازه بیان مینماید قوله :

" ولقد جئناکم یوسف من قبل بالبینات فما زلتم فی شک مما  
جئناکم به حتی انه هلك قلتم لن یبعث الله من بعده رسولا "  
و شاید با عقاید سبط بنیامین و بنی یسوف معاصر با آنحضرت  
در مدینه و حوالی و نیز با مسطورات بعضی کتب روایتیه انطباق  
مینموده ولی با تاریخ عهد قدیم متداول در دست موافقت ندارد

و اما مقدم گرفتن داود بر موسی راهم توان گفت که مانند اسلوب مذکور قرآن طبق عرفی است که در آن ایام باثراستنباط از قرآن وغیره وجود داشت چه همانطوری که گروهی از امثال آیه قرآنیّه :

"لقد فضلنا بعض النبيين على بعض وآتينا داود زبوراً"

عقیده مذکوره سابقه را در حق داود گرفتند شاید از امثال آیه "و وهبنا له اسحق ويعقوب كلا هدينا ونوحا هدينا من قبل ومن ذريته داود" با اینکه درین آیه نظر بترتیب تاریخ نبود عقیده تقدّم داود بر موسی را پذیرفتند . و از مرکز عهد و پیمان وحجت و بیان بیانی در توضیح آن دقیق و مستدلّ است قوله: "در الواح حضرت اعلی ذکر داودی است که پیش از حضرت موسی بود بعضی را گمان چنان که مقصود داود بن پسا است و حال آنکه حضرت داود بن پسا بعد از حضرت موسی بود لہذا مغلّین و معرضین که در کمین اند این بهانه را نمودند و بر سر منابر استغفر الله ذکر جهل و نادانی کردند اما حقیقت حال اینست که دو داود است یکی پیش از حضرت موسی دیگری بعد از حضرت موسی چنانکه دو اسمعیل یکی اسمعیل بن ابراهیم و اسمعیل دیگر از انبیای بنی اسرائیل است اما در این عبارت که مرقوم نمودید مقصود داود بن پسا است و

نفرها دوهزار و چند عصر و قرن پیش از حضرت اعلی بود ظهور حاصر که میفرماید یکی خود حضرت داود است دیگر حضرت مسیح دیگری حضرت رسول دیگری حضرت اعلی و خامس مال مبارك زیرا که ایام حضرت اعلی روحی له الفداء مشهور آفاق گشتند و در خطابی از آنحضرت به میرزا غلامحسین طبیب پناهی است قوله :

"حکایت حضرت داود را جوابی مفصل بشخص دیگر مرقوم گردید صورت آن جواب در ضمن این مکتوب است و اما پانصد سال که بین حضرت موسی و حضرت مسیح در الواح حضرت اعلی منصوص است از غلط کاتب است اصل هزار و پانصد بوده ولی از قلم کاتب افتاده چنانچه در سایر الواح هزار و پانصد منصوص باری همیشه اینگونه مفروضین بوده اند بل اشدّ از این چنانچه در زمان حضرت رسول علیه السلام از جمله عاص بن وائل وقتی شنید که این آیه مبارکه نازل "انتم و ما تعبدون حطب جهنّم" گفت واللہ انّ محمداً سئل بقوله زہر ابراحت در قرآن میفرماید که حضرت مسیح پیغمبر عظیم بود و بر ابراحت میفرماید که مسیحیان عبادت مسیح میکنند و معتقد بالوہیت او هستند و در این آیه منصوص است که عابد و معبود هر دو در نارند پس حضرت مسیح معبود باللہ حطب

جهنم است و حال اینکه مقصود آیه مبارکه معبود های حیوانی و نباتی و حجری بود نه معبود انسانی و از وی لعقول . باری در جای دیگر در حضور حضرت رسول حاضر شد عرض کرد که اگر حیوانی از گوهی بیفتد و بمیرد کی او را کشته فرمودند خدا عرض کرد گوشت او پاک است فرمودند حرام و نجس است عرض کرد این گوسفندی را که تو سرمی ببری و میکشی لحم او چگونه است فرمودند پاک و حلال است فریاد بر آورد که ای مردمان ملاحظه کنید و انصاف دهید گوسفندی را که خدا بکشد نجس است و حرام است و گوسفندی را که او بکشد پاک است و حلال است این چه بی انصافی و بی عقلی است باری این قبیل اعتراضات بسیار اما فرمایش مبارک فی الفرقان قال انی انا الحق الذی لا اموت کلمه فرقان بر جمیع کتب الهی وارد چنانکه بر تورات نیز اطلاق شده هر کلمه ای که فارق بین حق و باطل است بر آن فرقان اطلاق میشود باری ای حبیب روحانی اسم واحد بر انبیای متعدد واقع گشته حتی در قرآن اسمعیل و اسمعیل است یکی ابن ابراهیم علیهما السلام و اسمعیل دیگر از انبیای بنی اسرائیل است و هر دو در قرآن مذکور مراجعت کنید خواهید یافت چه بسیار انبیاء که در انجیل و تورات مذکور نبودند ولی در قرآن مذکور شدند مثل نبی الله صالح صاحب ناقه مثل نبی الله

هود و همچنین انبیای کثیری در تورات مذکور ولی در قرآن غیر موجود و همچنین انبیائی با اشاره مذکور من دون تصریح اسم چنانچه اصحاب رس میفرماید انبیائی بودند که در کنار ر و در ارس مبعوث شدند و اسمایشان نه در تورات و نه در انجیل و نه در فرقان مذکور الخ و ایضا از بیانات نقطه در لائل سبعه است قوله .  
 " خداوند عزّ و جلّ از حکمت بالغه خود در ظهور محمد رسول الله حجّت را قرآن قرار داده و این موهبت بوده که در حق هیچ امتی قبل از امت رسول الله نشده که آیه ای از کتاب الله حجت باشد بر کل ماعلی الارض ..... و از یوم نزول فرقان تا یوم ظهور نقطه بیان هزار و بیست و هفتاد سال طول کشید ..... و کل را منتظر فرموده از برای ظهور قائم آل محمد ..... و خداوند این حضرت را ظاهر فرموده بحجّتی که رسول الله را بان ظاهر فرموده ..... نظر کن در فضل حضرت منتظر که چقدر رحمت خود را در حق مسلمین واسع فرموده تا اینکه آنها را نجات بدهد مقامی که اول خلق است و مظهر ظهور اننی انا الله چگونه خود را با اسم بابیت قائم آل محمد ظاهر فرموده و با حکام قرآن در کتاب اول ( تفسیر سوره یوسف ) حکم فرموده تا آنکه مردم مضطرب نشوند از کتاب جدید و امر جدید و ببینید این مشایخ است با خود ایشان

لعل محتجب نشوند ..... و بدانکه درین مقام آن جسد  
 جوهری ( محمد بن الحسن در غیبت و عالم مثال ) بعینه این  
 جسد است و هرگاه خداوند خواهد هزار سال متجاوز عمر  
 ( ۱۲۰۰ ) سن سی یا چهل ( درین هنگام سن آنحضرت  
 سی تمام نبود و از تحول شاید پیش از آن بشنظرمیآمد ) ظاهر  
 فرماید غیر از این اسباب از برای اظهار آن در امکان ممکن  
 نبوده ..... و اگر زکریا نمانی آنهم بهمین قسم بوده  
 عند الله لم یزل از برای او عرش حیات بوده و همچنین در  
 زکریا شیطانی شنیده ای که ظلّ نفی در مقابل ظلّ اثبات  
 باشد و ایضا : " سید محمد اخلاطی استخراج نموده :

یجئ ربّا لکم فی النشأتین

لیحی الدّین بعد الرّاء و عین

وان زیدت علیه الهاء فاعلم

بائی ما کتبت السریعی

فاضرب عدّ و فی عدّ نفسه

فهذا اسم قطب العالمین

و ایضا در دیوان مسطور است :

بئی اذا ما جاشت التریک فانظر

ولایة مهدی یقوم و یعدل

و نزل ملک الارض من آل هاشم

و یویع منهم من یلذّ و یهزل

صیی من الصبیان لا رأی عنده

ولا عنده جدّ ولا هو یفعل

ثم یقوم القائم الحقّ منکم

و بالحقّ یعطیکم و بالحقّ یممل

سعی نبی الله نفسی فدأوه

فلا تذلوله یا بنیّ و عجلوا

( سبع دوائر از باب اعظم در بیان هیکل و دوائر

سبع است قوله :

وهیکل ) " از انزل بک حاجة او اراد ان یحشر

احد مع اهل الحقیقة فاضنع علی لوح قرطاس بیتر سبعة دوائر

الّتی کان عرض کلّ ما بین الخطّین بحدّ سواء بماء الا صفر

سواء کان ذهباً او زعفراناً واجعله علی تسعة عشر قسمة

الّذی لا ینقص قسمة عن قسمة قدر شعر بذک الماء المنیر ثمّ

اكتب باحسن خط نسخ فی الدائرة الا ولی المحيطه تسعة

عشر کلمة الطیبة من اول الله لا اله الا هو الحقّ القیوم السی

وهو العلیّ العظیم ثمّ فی الدائرة الثانیة اسماء التورانیة

احرف البسملة وهي هذه برّ سلام ملک الله لطیف لطیف



هبة الله ثم الله ثم لطيف ثم رحمن ثم حامد ثم محمود ثم نور ثم الله ثم لطيف ثم رحيم ثم حليم ثم يد الله ثم مقصود وزد على اوائل تلك الاسماء عدة سرها الذي هو ما في في الدائرة الثالثة شكل اسم الاعظم تسعة عشر عدة ثم في في الدائرة الرابعة حروف الكونية وسنذكرها انشاء الله في هيكلها ثم في الخامس احرف البسمله هكذا بشكل المعروف ثم في السادسة حروف اسماء الستة التي عدتها تسعة عشر وهي اسم الله الفرد الحي القيوم الحكيم العدل القدوس ثم في في الدائرة السابعة احرف كل آية قرآن تشابه معناها لعانت اردت ولقد اخترت لمن اراد ان يتبغى الى ذى العرش سبيلا وهي ان اردت ظهور ما انعم الله عليك فاكتب الحمد لله رب العالمين ثم للخلاص من كل ضيق اياك نعبد و اياك نستعين ثم لطلب الهداية اهدنا الصراط المستقيم ثم للمعزة يميز من يشاء ويذل من يشاء ثم للتقرب الى من تشاء عنت الوجوه للحي القيوم ثم لطلب الاحسان ممن تحب احسن كما احسن الله اليك ثم للشدة سيجعل الله بعد عسر يسرا ثم لهلاك العدو مع شرط رضا الله وحكمه وبأتيه الموت من كل مكان ثم لشدة بليّة مستهم البأساء والضراء ثم للافتراق بين اهل الظلم والعدوان قال هذا فراق بيني وبينك ثم

لعلو المقام فتعالى الله الملك الحق المبين ثم لطلب الرحمة وان الله كان عفورا رحيمًا ثم لطلب الحكمة وان الله كان عزيزا حكيمًا ثم لرفع الحزن لا يحزنهم الفزع الاكبر ثم لبسط الرزق فرحين بما آتاهم الله من فضله ثم للفتح انا فتحنالك فتحا مينا ثم للنصرة على الاعداء وينصرك الله نصرًا عزيزًا ثم للغلبة على الخصماء وان جندنا لهم الغالبون ثم لطلب العلم والبلاغ الى مركز العلم ويعلمكم الكتاب والحكمة ثم لكل بركات الدنيا ودرجات الآخرة صغيرها وكبيرها سرها وعلانيتها وطلب الولد ولسوف يعطيك ربك فترضى تلك آيات تسعة عشر طبقا لحديث بسم الله لكل ما اراد الله اسماء لوجه الله وينبغي للمؤمن ان يقرأ كل ذلك في عمره ليبلغه الله الى ذروة الدين والدنيا لفضله انه هو المقدر المتكبر الجواد الوهاب وشرطه اذا اردت العمل به ان تبتدء من يوم الحادي عشر من كل شهر وتجعل دائرة المشيرة بما تحفظها في جيبك وتقرأ بعد كل صلاة المفروضة اسماء الستة بقولك بسم الله الرحمن الرحيم فرد حي قيوم حكم عدل قدوس ثم الآية التي كتبتها في الدائرة السابعة ما يناسب مرادك ان اردت ظهور النعم مثل قول الذي اشرت الحمد لله رب العالمين تسعة عشر مرة لا يزيد ولا ينقص ثم اذا فرغت قل رب صل على

محمد وآل محمد وشيعة محمد ثم ابسط كفيك وتنظر الى  
وسط السماء اي سماء الفضل وتقول بسم الله الرحمن الرحيم  
اللهم اني استلكت بغاء الفردانية وراء الربوبية ودال دوام  
الديمومة وحاء الحياة السرمديه وياء ينابيع الحكمة وقاف  
القدرة وياء اليقين وواو الوجود وميم الملك وعين العناية  
ودال الدلالة ولام اللطف وقاف القيوم ودال الديان  
وواو الولاية وسين السكينة ان تصلى على محمد وآل محمد  
وشيعة محمد ان تقضى حاجتي ثم قل اقسمت عليكم ايها  
الارواح الروحانية النورانية خدام هذه الحروف والايات  
العظام والاسماء المشرفات الكرام الا ما اجبتم دعوتي وهرتم  
قسمتي واملتغم في قضاء حاجتي ثم اذكر حاجتك وقل بحر  
نور وجه الله العظيم الاعظم وكبرياؤه وعظمته عليكم ان لا يمد  
الواصفون كنهه فبحقه عليكم وبحرمته وقدرته لديكم بارك  
الله فيكم وعليكم وقالوا سمعنا واطعنا غفرانك ربنا واليه  
المصير حسبنا ونعم الوكيل نعم المولى ونعم النصير ولا حول  
ولا قوة الا بالله العلي العظيم وصلى الله على محمد وآله  
وشيعتهم الطيبين فما من احد يعمل هذا الا ويبلغ مراده  
ويوصل بشفوعه ولا يرد عنه دعاؤه وان ذلك حكم منفي وان  
ضامن به وان كل من ملكه فهو خير له من ان يملك شروا لرد

وفريها وما ذلك على الله بعزيزان الذين يتبعون ذلك النور  
الساطع حق مني عليهم باعظم حق بان يصنعوا ويعملوا  
ما امرت به ولا يتركوا يوماً ولا ليلة فان في ذلك انوار القدس مكنونة  
وانوار الانس مخزونة وظهورات حضرة القدس مكشوفة . . . .  
حقان يكتب في وسط الدائرة السابعة ذلك الشكل المربع  
ويملأ بطونه بتلك الرقوم المسطرة هكذا ۱۱۱ في كل بيت  
صورة من ذلك مع النقاط المحتاجة به في الرقوم الهندسية  
فان ذلك سر ودائر السبعة تمام نور ليلة القدر لان هدية  
شكل القدر هي هكذا ۳۰۴ وانها اذا اجتمعا يظهر عدة -  
السبع ماسطر هنالك هو ما قدر هيهنا تلك ابواب الخير . . .  
لان احرف السبع قد نزل في كلمات الاربع واذا اقترنته تظهر  
عدة حرف هولان ذلك ذكر ختم النقطة من اول سرها فسي  
الحروف البسطة الى آخر نزولها على مركزها الذي هو النقطة  
. . . . وانى ما أعد رجلاً من شيعة الا وكان في جيده بمثل  
ما امرت به لان التارك هو تارك الخير كله والعامل هو عام  
الخير كله وانه اعز لذي من كبريت الاحمر والنور الاصفر . .  
بلخ الى الاطراف من اخوانك واحبتك حتى لا يترك صغيراً  
كبيراً من ذكر وانثى ويدخل في تحت تلك الرحمة . . .  
ان ذلك حرز من امرنا الشيمتنا عن كل سوء وشراً والبلوغ السر

كُلَّ خَيْرٍ وَبِرَكَّةٍ فَمَنْ أَخَذَهُ أَخَذَ حَقًّا وَافْرًا وَنَصِيبًا أَكْبَرَ وَأَنْ ذَلِكَ لَهَا وَالْفَوْزَ الْكَبِيرَ .

( سبع مراتب و عرفا وحكما الهى دائرة وجودها -  
باصطلاحات و انواع مختلف برمراتب  
عوالم سبعة وجود) سبعة صعودية و نزولية توضيح وتفصيل  
دادند واسلوب شيخ احسائى در آثارش و آثار خليفه اش  
حاجى سيد كاظم رشتى مذکور و مسطور ميباشد و در آثار باب  
اعظم نيز بر نهج آثار شيخ بسيار است منها قوله :  
" فَاوَّلُ مَا زَكَرَ بَدْعُ الْاَوَّلِ بِنَفْسِهِ لِنَفْسِهِ لَا مِنْ شَيْءٍ بِنَفْسِهِ وَ  
سَمَاءَ الْمَشِيَّةِ وَخَلَقَ بِهَا كُلَّ مَا شَاءَ وَجَعَلَ بِظَهْرِهَا فِى  
نَزْوِلِهَا مَحَالًّا مَحْدُودَةً وَاَيَّامَ سِتَّةٍ مَعْدُودَةٍ وَاَلْاِرَادَةَ اِذَا عَيَّنْتَ  
الْمَشِيَّةَ ثُمَّ الْقَدْرَ اِذَا حَدَّدْتَ الْاِرَادَةَ ثُمَّ الْقَضَاءَ لظهور الامضاء  
وَالاتِّقَانَ بِحُكْمِ الْبِدَاءِ فِى كُلِّ مَا قَدَّرَ وَقَضَى قَبْلَ اَنْ يَمْضَى ثُمَّ  
الْاِزْنَ وَالْاَجَلَ وَالْكِتَابَ تِلْكَ قِصَبَاتُ جُودَتٍ مِنْ جَوْهَرٍ  
شَجَرَةٍ الْاَوَّلَى وَاِذَا كُرِّرْتَ وَجَدْتَ مَبَادِئَ اَسْمَاءِ الْاَرْبَعَةِ يَدُ الْاَللّٰهِ  
ثُمَّ وَجْهَهُ ثُمَّ اِسْمَ الْجَوَادِ ثُمَّ الْوَهَّابِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْ تِلْكَ الْاَجْزَاءِ  
الْاَرْبَعَةِ كَلِمَةٌ تَامَّةٌ قَدْ جَعَلَهَا اَللّٰهُ عِلَّةً مُسْتَقَلَّةً بِقُدْرَتِهِ  
لظهور الابداع تلك قِصَبَاتُ مِثْلُ اَرْبَعَةٍ وَاِثْنَيْنِ بَعْدَ حُرُوفِ  
لَا اِلَهَ اِلَّا اَللّٰهُ فِى ظَاهِرِ ظَاهِرَتِكَ الْكَلِمَةِ وَفِى بَاطِنِ الْبَاطِنِ

سَرَّ تِلْكَ الْكَلِمَةَ وَاِذَا كُرِّرْتَ السَّبْعَةَ فِى عَالَمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ  
لَمَنْ اَرَادَ اَنْ يَطَّلِعَ بِمَبَادِئِ الْاَمْرِ وَشَهِدَ بِمَكَانِ الْغَيْبِ"  
وقوله :

" مراتب سبعة كلية الاولى رتبة الجماد فاذا استعرج رتبة  
الحدودية عن مقام المعدنية هنالك يتصل الى مقام النبات  
..... و اذا استعرج الموت من رتبة النباتية يتصل الى رتبة  
الحيوانية ..... و اذا اتصل الى مقام النفس والروح والمقل  
هنالك بحسب رتبته له موت لا بد ان يغنى كل الجهات المعدية  
حتى اتصل الامر الى رتبة الفؤاد لجة البقاء و حياة الصّرف  
عند مالك الانشاء هنالك لم يزل كان العبد ناظراً الى  
الله " وقوله :

" زَكَرَ مِنْ شِئَاءِ شَجَرَةِ الْبِهَاءِ حَيْثُ يَعْرِفُ اَهْلُ الْقَضَاءِ بِحُكْمِ  
الْبِدَاءِ فِى رُكْنِ الْجَمْرَاءِ اِنَّهُ هُوَ سَرُّ الْاِنْشَاءِ لِاِنَّهُ عِنَصَرُ النَّارِ  
فِى عَالَمِ الْاِبْدَاعِ ..... وَاَنَّ اَسْمَاءَ تِلْكَ الثَّلَاثَةِ فِى بَدْءِ الْفِصْلِ  
هِيَ الْمَشِيَّةُ وَالْاِرَادَةُ وَالْقَدْرُ الَّذِى يَعْبُرُ اَهْلُ الْبَيَانِ عِنْدَ  
التَّبْيَانِ بِالْاِنْشَاءِ وَالْاِبْدَاعِ وَالْاِخْتِرَاعِ دُونَ الْاِمْكَانِ لَا يُمْكِنُ  
الْاَبْزُوجِيْنَ اِثْنَيْنِ وَلَمَّا ثَبِتَ زَكَرَ الْاِثْنَيْنِيَّةَ يَتَسَهَّلُ زَكَرَ الشُّوْنِ  
الى مَا لَمْ يَنْهَآئِ بِمَالَا نِهَآئِ لَهَا وَاَنَّ عِنَصَرَ التَّرَابِ الَّذِى عَبَّرَ  
فِى رُتْبَةِ الْمَشِيَّةِ هُوَ كَانِ مِنْ جِنْسِ عَالَمِهَا الَّذِى هُوَ كَانِ نَفْسِ

قبول نارالایجاد بعد هوا، الانوجاد و ماء المداد انظرالى ارادة التي هي هوا، آدم الاولى وعرش التي عليها استوت المشية بشأن الرحمن كيف قد خلق الله باركان اربعة ركن منها رتبة القضاء وهو عنصر النار وظهر علة الاولى وان لونها البهضاء وركن منها رتبة الاذن وهو عنصر الهواء وظهر علة المادية وان لونها الصفراء ..... وان حامل هذا الركن هو العلى... وركن منها رتبة الاجل وهو عنصر الماء وظهر علة الصورية وان لونه الاخضر وركن منها رتبة الكتاب وهو عنصر التراب وظهر علة الفائية في عالم الاسماء والصفات وان لونه الاحمر ومنه احمرت الحمرة في كل شئ و نوت الهندسة في كل شئ وعينت في كل شئ وان به يجي الارض بعد موتها ويشرق الارض بنور ربها وان يومئذ تحدث الناس اخبارها بان ربك اوحى لها وان به يحيى الله في مشهد ذر الرابع افئدة المستنيرة والقلوب المتينة والنفوس الطيبة والاجساد الطاهرة وان اليوم اراد الله ذلك الامر للناس لان الركن الغانية التي هي شمة الابداع وسرالا اختراع وظهر علة الثلاثة في الانشاء قد ظهر مثل بعض شوون اركان الثلاثة بالحجج العملية الكبرى الخ ودرضمن لغات سفينة حمراء وعرش وعلم وكتيب نیز بیانی مفصل از آنحضرت ثبت میباشد .

سُبُقَة عربی آنچه که مسابقه کاران بر

(سَبَق)

آن گرو بندگان در خطابی است :

" در دبستان الهی درس و سبق داد

که بعد از صعود جمال منیرش بر روش و سلوک اهل وفاق قیام

نمائیم " و در رساله سیاسیّه است :

" نوع انسان در دبستان آفاق کودکان سبق خوانند "

در نسخه مناجات و طلب مغفرت برای

(سُبُوق)

صحیح فروش در خطابی است :

" و سبق رحمتك بين العالمين "

فارسی آسمان و تخلص شعری و شهرت

(سِپهر)

میرزاتقیخان لسان الملك کاشی

صاحب ناسخ التواریخ بوده . آنچه

اودر جلد قاجاریّه از آن تاریخ در ذمّ امر جدید نوشت کسه

البته تطیب خاطر شاه را در نظر داشت نسبت باغراق گوئیها

در مدح شاه و سعی در تبدیل و ارائه مساوی اعمالش بمناقب و

حسن خصال و نشان دادن شکستها و ایران بازیش را بفتح و

جهانگیری عجیب نیست و لذا در حق وی در آثار این امر است

قولش :

" و همچنين سپهر صاحب تاريخ نوشته آنچه که قلم از شرش بر

پناه میبرد .

عربی برده و آنچه با آن سترشود .

( سِتر )

در لغت حکماء است :

" وهتك سترالعقل " ودرلوح به

عبدالوهاب است :

" این مظلوم از اول یوم الی حین من غیرسترو حجاب کلّ را بما

اراده الله دعوت نمود " .

عربی شمار شصت و محض آنکه اظهار

( سِستین )

امر باب اعظم برای ملا حسین بشرویه

در شیراز بسال ۱۲۶۰ هـ ق شد

اصطلاح در آن سنه گشت و باین معنی در مواضع بسیاری از

آثار مذکور میباشد از آنجمله در توقیع به محمد شاه است

قوله :

" در سنه ستین قلب مرا ملو " الخ حدیث معروف مفضل

را در توقیع مذکور و مقام بهاء الله در کتاب ایقان برای

استدلال و حجّت آوردند ولی در توقیع جمله " فی شبهة

لیستبین امره و یعلو زکرة " و در ایقان " فی سنه السّتین

یظهر امره و یعلو زکرة " نقل فرمودند و در نسخ حدیث

مذکور هر دو نوع دیده شد .

( سَجّاده )

عربی قالیچه و مانند آن که بر آن

نماز هم میخواندند و در لوح بصدر

دولت عثمانی است :

" تا آنکه بالاخره سجاد برده در بازار حراج نموده رجس

آنرا تسلیم نمودند " .

عربی محبس و زندان . سَجّـون

( سِجِن )

سجین زندانی و بندی . سِجّـین

زندان شدید و عظیم و دایم و در قرآن

اطلاق بردار العذاب و دفتر اعمال معدّبین گردید و نام

سجن در آثار این امر درباره محبس ماکو و چهریق و آمل و

طهران و ادرنه و عکا بکرات ذکر یافت و شمه ای در ضمن

حرف ت و نام عکا ثبت میباشد و جمال ابهی خود را بعنوان

سجون در بسیاری از الواح نام بردند . در لوح بناصرالدین

شاه است :

" ان ازکر فضل الله عليك انکنت فی السّجن مع انفس

معدودات " مراد زندان ناصرالدینشاهی طهران است

که در سال ۱۲۶۸ هـ ق با گروهی از بابیان محبوس بودند

و مدت چهارماه امتداد سجن شد و در این جمله من باب

التفات خطاب بنفس خود فرمودند . و در لوح دنیا است :

حمد وثنا سلطان مبین رالایق وسزاست که سجن متین را حضور  
علی قبل اکبر وحضرت امین مزین فرمود که در ضمن نام علی  
ثبت میباشد ودر لوحی دیگر است :

" قل ان یا احبائی ثم یا اصفیائی اسمعوا نداء هذا الحبيب  
المسجون فی هذا السجن الكبرى ان وجدتم من احد اقل  
من ان یحصى روائح الاعراض فاعرضوا عنه ثم اجتنبوه هذا ما  
وصیناکم به فی کل الالواح ویشهد بذلك کل الاشیاء من الغیب  
والشهود ومن ورائهم جمال عز بدیع لا تهم مظاهر الشیطان  
الیوم لم یجر اسم الله علی السنهم الا بان ینصرف به عباده  
الرحمن عن شاطیء عز منیر ایاکم یا احبباء الله لا تتقربوا الی  
هؤلاء ولا تجتمعوا معهم علی مقر وکونوا من الممتصین بحبل  
الله المقدر العزیز العظیم قدسوا انفسکم عن حب غیر الله ثم  
انقطعوا عن الذین هم لا یسلکون الا سبل المتوهمین " مراد  
از سجن کبری ادرنه ومقصود منع بهائیان از معاشرت با  
ازلیان است . ونیز قوله :

" بسم الله البهی الابهی هذا کتاب من لدنا الی الذی اخذ  
نفحات آیات ربّه الرحمن و فاز بانوار الهی فی هذا البر  
المنیر ان استمع ندائی عن شطرا لایمن من العرش فی هذا  
السجن المبین انه لا اله الا هو العظیم الحکیم اتکون صامناً

وقد جاء يوم النداء قم بامری علی ذکری بین عبادی ولا تکن  
من الراقدین قد قدر لكل نفس تبلیغ هذا الامر من القلم  
الاعلی ان اتبع ما امرت به من لدن مقتدر قدیر لا یحزنک ما  
ورد علینا من الذین کفروا بالله ان الغلام قد قبل البلا یا کتبا  
لحیاة العالمین لا یحزننی اعراض الذین ظلموا ولا یسرّنی  
اقبال من علی الارض ندعوا الناس الی الله مالک یوم التّناد  
ولا یمنعنی البلا یا عما امرنا به من لدن ربک العلی العظیم  
لا تنظر الی العباد واعراضهم کن ناظراً الی منظر الامر وبما  
امرت به كذلك یذکرک لسان العظمة فی هذا السجن البعید .  
ونیز قوله :

" بسم الله الاقدس الاعلی هذا ذکر من لدی المسجون  
الی الذی آمن بالله المهیمن القیوم ان لا تعبدوا الا اياه ....  
هذا کتاب کریم ..... انه ینادیک فی السجن حین الذی منع  
عن الدخول والخروج ..... فسوف یفتح باب السجن كذلك  
امرک لسان الوحی من هذا السجن البعید " وهمچنین در  
لوح بحاجی محمد کریمخان است قوله :

" الی ان سجن فی هذا السجن البعید " که مراد از سجن  
بعید ادرنه میباشد . ودر لوحی دیگر :  
" انا وردنا السجن الاعظم فی المدينة کان اهلها اشرا العباد

يشهد بذلك مالك الايجاد في كتاب مبين " ودر لوحی دیگر؛  
 " هذا كتاب كريم ..... اذا دخلنا السجن بلغنا الطسوك  
 رسالات الله العزيز الجميل ليعلموا انه كان مقتدرًا على ما  
 اراد ولم يمنعه من في السموات والارضين " ودر لوحی دیگر؛  
 " بنام يكتا ای کنیز خدا جمال قدم در سجن اعظم مستقر  
 وعشرين نفس از اماه الهی حباً لله بامظهر نفس رحمانی درین  
 حبس وارد وهمچنین جمعی از رجال " ودر لوحی دیگر؛  
 " فاعلم باننا وردنا مع سبعين انفس في حصن العكاه " ودر  
 مناجاتی است :

" قد حبستني مع سبعين نفس من عبادك " مراد از سجن اعظم  
 وحبس مذکور درین الواح سربازخانه عکا است و مفاد آنکه  
 هم حبسان آنحضرت در سجن عکا هفتاد نفر بودند و در بعضی  
 از بیانات غصن اعظم عبد البهاء شمار کل محبوسین با اشاره  
 بخودشان هفتاد و دو نفر است و در ضمن نام حب و رضاء نیز  
 زکری می باشد . و در اثری دیگر است :

" انا اذا وردنا السجن اردنا ان نبليغ الكل رسالات ربهم  
 ليعلموا ان البلاء ما منع البهاء عما اراده الله مالك الرقاب  
 كل شوون در آن لوح اضع نازل از نصايح محكمه ومواعظ متينه  
 وآيات ومناجات وشوون امریه لمعرك انه يكفي العالمين لو

يكونن من المنصفين طوبى لمن تفكر في تلويحاته وتصريحاته  
 وعرف قدرة الله وحكمته التي احاطت العالمين في الحقيقة  
 تا حال تبليغ كامل نشد و حجت الهیه بتمام ظهور و بروز ظاهر و  
 لائح نه چنانچه رؤساء هیچکدام از تفصیل امر مطلع نبودند  
 حضرت اعلى روحی فداه در لوح بر رئیس قبل ارسال فرمودند و لکن  
 در آن در لوح ذکر شهادت و مظلومیت بود این بود که درست  
 ملتفت نشدند که فی الحقیقه بیان حق چیست و مقصود چه  
 ( شاید مراد آنکه توفیق دعوتی قائمی و استقلالی نقطه اولی  
 بمحمد شاه دو عدد بود ) لذا در سجن اعظم مخصوص هر يك  
 از رؤسای ارض لوحی بدیع نازل و من غیرسترو کتمان امر رحمان  
 در آن الواح مذکور بعضی ارسال شده و بعضی هم انشاء الله  
 میشود جامل یکی از آنها بدیع بوده چنانچه مشاهده  
 نمودید این است که از مشرق امر نازل انا انزلنا اللوح وجعلنا  
 الصیحة بين السموات والارضين ( مراد لوح سلطان مشهور  
 است ) و لکن الواح سائرین محکمتر نازل شده یالیت رأیت  
 حضرتك وتشرفت وقرأت وقلت لك الحمد یا من فی قبضتک  
 زمام العالمين ابدأ بهیچیک مداهنه نفرموده امر الله در هر  
 يك از آن الواح نازل حتی احکام بدیعه را ذکر فرمودند  
 درینصورت معلوم است که چه شده و میشود بعد از لوح بسیار

برین عباد سخت شده از هر جهتی شدت نمودند ولکن ربك  
 لا تمنعه الشدائد عما اراد دیگرچه عرض کنم که هر جناب رسول  
 علیه بهاء الله چه وارد شده و از ظلم ظالمین چه واقع گشته  
 نفسی لا احتراقة الغداه الخ و در ضمن نام سحاب نیز ذکری  
 است . و در لوحی دیگر است :  
 " فاعلم انا سمینا هذا السجن بالسجن الاعظم یا طوبی  
 للمتفرسین و فی الطاء کنا تحت السلاسل و الاغلال و ما سمیناه  
 بالاعظم تفکر فی ماجری من لسان القدم ان ربك له و الناطق  
 علی ما یرید " و در لوحی دیگر ،  
 " ثم اعلم ان فی ورودنا هذا المقام سمیناه بالسجن الاعظم  
 و من قبل کنا فی ارض اخری تحت السلاسل و الاغلال و ما سمی  
 بذلك " و در کتاب اقدس است :  
 " یا ملاء الانشاء اسمعوا نداء مالک الاسماء انه ینادیکم من  
 شطر سجنه الاعظم انه لا اله الا اناس " و در نام امانه و بقعه  
 نیز ذکر سجن اعظم است و در نام یحیی از غصن اعظم عبد البهائه  
 خطابی مفصل در ابلاغ و انشاء امر در سجن اعظم و تحت سلاسل  
 و اغلال منع و ستم میباشد . و نیز در کتاب اقدس است :  
 " کان مطلع نور الاحدیة فی سجن عکا از قصدت المسجد  
 الاقصی مررت و ما سألت عنه " آن ایام در عکا بخانه معروف

عبود اقامت داشتند . و در لوح خطاب به مانکچی پارسی  
 هندی است :

" نامه شما در زندان باین زندانی روزگار رسید و یاد روزگار  
 هشتمین راتازه نمود سپاس دارای جهان را که دیدار را در  
 خاک تازی روزی نمود دیدیم و گفتیم و شنیدیم " الخ

مانکچی جمال ابهی را در راه آمدنش از هند بایران در -  
 بغداد ملاقات کرد و نامه اش از طهران در عکا رسید . و در  
 نامه های رئیس و رضوان و غیرهما نیز نبذه ای ذکر سجن  
 است و بالجمله مراد از سجن اعظم مذکور در آثار همان  
 سجن سر باز خانه عکا است ولی دنباله اش در طول مسدّت  
 توقیف در شهر عکا کشیده تا آنکه خروج از سجن اعظم بتاریخ  
 ۱۲۹۴ واقع شد که در اثری از خ ا د م ۶۶ در همین  
 تاریخ ۱۲۹۴ چنین مسطور است ،

" دیگر از اخبار این ارض بخواهید جمال قدم از سجن اعظم  
 خارج و مقرّ عرش بستان واقع شد و بعد از آن قصر معروف  
 و در توقیع به محمد شاه است :

" و من جهلنی و راءه السجین " و در لوح صورت زیارت در حق  
 حاجی زبیح کاشانی است :

" انت الذی اخذت الكتاب بقوة ربك و ترک کتاب السجین



فی اسفل الجحیم \* که اشاره بکتاب میرزا یحیی ازل میباشد .  
 (سَحَابَة) عربی خوی و سرشت انسانی . سحابها جمع . در لوح اتحاد است :  
 " کلّ سحابی حق را چشم خود دیده ایست " .  
 سحابه عربی ابر سحاب . سحاب جمع و سحاب در آثار این امر شروع استعمال در معانی تشبیهی و استعاره کثرت و وفور دارد فی المثل در لوح دنیا است :  
 " امروز از سحاب رحمت رحمانی امطار حکمت و بیان نازل " و در لوح دیگر :  
 " و سحاب تیره مظاهر ظنون و اوهام اند یعنی طماء عصر " و لوح سحاب از الواح معروف ابهی میباشد ابتدا بقوله الافز :  
 " هذا کتاب من لدی الرحمن " الخ و صدور الواح طسوک در سجن سربازخانه عکا و مخصوصاً عظمت مقام لوح مشهور سلطان در آن بیان گردید از آن جمله قوله :  
 " قد نزلنا فیہ من کلّ شأن بیاناً شافياً طوی لمن یقرؤه یتفکر فی اشاراته لعمری انه یکنفی العالمین ..... قل یا

ملا الارض تفکروا انا نزلنا فی اللوح لرؤیکم بان یجمعنسا و طماء العصر لیظهر امر الله و حجتہ لکم انه ارتکب ماناح به سگان الطکوت انتم بعد ذلك بائی امر تتسکون والی مکن تذهبون آن أنصفوا ولا تكونن من الظالمین و كذلك ارد نافی العراق ان نجتمع مع طماء العصر لمانا سمعوا قرآ و قالوا ان هوآ سحر مبین \*  
 سحبان بن زفر بن ایاد الواطی : طبیب (سحبان وائل) بلیغ ضرب المثل معروف است . در لوح خطاب بحاجی محمد کریمخان قوله : " و فی الخطبة بسحبان بن وائل " .  
 عربی آخر شب نزدیک بصریح . آشعار (سحجر) جمع . در لوح خطاب به سلمان است :  
 " بسا اسحار که تجلی جمال مختار بر قلوب شما مرور نمسود و شمارا بدون خود مشغول یافت " و در لوحی است :  
 " ظلم مستبدین بمقامی رسیده که نام را از قرائت دعای سحر منع کرده اند " انتهى مراد از دعای سحر دعای مخصوص وارد از ائمه اهل بیت پیغمبر است که شیعیان در اسحار ماه رمضان میخواندند و اولش " اللهم انی اسألك من بهائک

بایه " بود و شیخ نجفی اصفهانی منع از آن نمود که با  
توجه بجملة اولی باین امر توجه ننمایند . و از حاجی محمد  
کریمخان کرمانی رساله ای در شرح آن دعا است که بمسال  
۱۲۷۴ هـ ق تألیف نمود .

سِحْر بمعنی فریب و نیرنگ و دلربائی و افسون و جادوگری .  
سُحُور اَسْحَار جمع .

سُحْر سَحْر بمعنی ربه . سُحُور اَسْحَار جمع  
در لوح خطاب بناصرالدینشاه است .

" اِنَّ سُوْحُوْرَهُمُ الْمُفْتِرَةُ وَتُوْحُوْرَهُمُ الْمُتَسِمَةُ " سُحُور جمع سِحْر  
مُفْتِرَةُ اسم فاعل از باب افعال بمعنی مُسَكِر . تُوْحُوْر جمع  
تَوَحَّر بمعنی دهان و دندان . یعنی چه شد سخنان مقل  
رهای سکرآور و دهانهای خندان نشان . و ممکن است سُحُور  
جمع سَحْر بمعنی ربه و با بمعنی نَحْر و گودی بالای سینه و نیز  
حلقوم و مُفْتِرُهُ بهمان صیغه و با اصلاً مُفْتَرَةٌ باشد یعنی چه مد  
ربه ها و نحو پر باد و مغرورشان که از کثرت و شدت ضحك و سرور  
سست شده بودند .

عربی در خانه و آنچه برای نشستن  
بر آن است مانند منبر و تخت و آنچه  
در جلو دکان بنا میکنند . و در جمیل  
(سُدّه)

ادبیه فارسیه " سُدّه سنیه طوکانه " مراد تخت پادشاهی  
است که در مقاله سیّاح است قوله :  
" آنچه سزاوار سُدّه طوکانی و پرازنده دهبیم جهانبانی آن  
است که جمیع رعایا از هر فرقه و آئین " الخ .

«سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى» سِدْر سِدْرَةٌ عربی و کنایه فارسی  
در قرآن و آثار اسلامیّه بعنوان درخت  
سِدْرَةُ الْاِلَهِيّ» بهشتی و مخصوصاً سدره المنته .

باتجلیل بسیار مذکور است . و در سوره و النجم در توصیف  
بسیار بلیغ و جلیل رویت فرشته وحی است قوله :

" و لقد رآه نَزْلَةً اُخْرَى عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى عِنْدَهَا جَنَّةُ الْاَوْى  
از بیغشی السُدْرَةُ مایغشی " مفاد آنکه بهمین باری دیگر نیز  
نزد آخرین سدر که باغ ماوی و مسکن آنجا است و آن درخت را فرا  
گرفتنی ها فرا گرفته بودند فرشته را دید . و این در نظر تفسیر  
و تأویل معنوی و رمزی مستقر برینا تشبیه مظاهر مقدّسه الهیه  
باشجار میباشد چنانکه در اصطلاح رمزی تشبیهی شعرا و  
عرفای ایران تعبیر به سرو میگردد و بالجمله اصطلاح سِدْرَةُ  
رسدرة المنتهی در آثار جدیدة بکثرت و وفرت استعمال رسید  
از آنجمله در لوح رئیس در وصف نفس است فرزند :  
" و انّها لهی النَّارُ الْمُشْتَعَلَةُ الطَّهْبَةُ فِی سِدْرَةِ الْاِنْسَانِ "

ودر لوح به شیخ نجفی اصفهانی است قوله :

" وحضرت علی بن ابیطالب در جواب اعرابی که سؤال از نفس نموده، ثالشها الّا هویتة الطکوئیة وهی قوّة لا هوئیة وجوهرة بسیطة حیة بالذات الی ان قال علیه السلام شجرة طویسی وسدرة المنتهی وجنة العاوی " ودر زیارت امام حسین سید الشهدا است :

" وه نادت سدرة البیان فی ملکوت العرفان " ودر کتاب اقدس است :

" اسمعوا ماتلوا السدرة علیکم " ودر لوح حکما است :

" یا محمد اسمع النداء من شطر الکبریا من السدرة المرتفعة علی ارض الزعفران انه لا اله الا انا العلیم الحکیم " ودر لوحی دیگر :

" ان اقصوا مقرّ الاقصی انه لسدرة المنتهی لو انتم من الموقنین " وقوله :

" در ظلّ سدره امرساکن گردد ..... ودر سایه سدره فضل ساکن شود " وقوله :

" ونفوسی که بسدره منتسب اند " الخ که مراد منتسبین اهل بیت میباشد . ودر لوحی دیگر :

" قد ارتفع النداء من یمین البقعة المبارکة النوراء من السدرة

الاهلی بنده " تسمعه حقایق الاشیا انه لا اله الا هو العزیز الحکیم " ودر خطاب وصایای عهد است :

" اول غصن مبارک خضلی نضیر ربّان من السدرة المقدّسة الرحمانیة ..... وافنان سدرة الحق " الخ ودر ضمن اسما آدم آیه شجره غصن ذکر است .

عربی یک ششم اُسداس جمع . در لوح (سُدُس) طب است :

" قل بما بیّناه لا یتجاوز الا خلاط عن الاعتدال ولا مقادیرها من الاحوال یمیثی الاصل علی صفائه والسُدس وُسُدس السُدس علی حاله ویسلم الفاعلان والمنفعلا " غذا در دهن با اختلاط با بزاق و مضغ هضم مختصر میباشد ودر مرئی تا ورود بمعده هضمی دیگر ودر معده هضم کامل حاصل میشود و خارج میگردد و حاصل اصل غذا است که به صفایش میرسد و سدس از آن خون و باقی بلغم و سودا و صفرا میگردد و خون در ورید و شریان هضمی دیگر نیز حاصل گردد از آن سدس حاصل میشود و اعتدال اخلاط اربعه مذکوره بکمیت معینّه و حسب نسبت میباشد و مقادیرشان صفات و احوال مخصوصه از حیث لون و هضم و غیرهما دارند و تجاوز از آن نشان بیماری است . و مراد از فاعلان حرارت

و برودت و منفعلان رطوبت و بیبوست است . ( ۱ )

کاخ معروف ساخت نعمان پادشاه  
(سَدِیر) عرب حیره در آنجا برای بهرام گور.

در لوح به حاجی محمد کریمخان است  
" آین من بنی الخورنق والسدیر و آین من اراد ان یرتقی الی  
الآثیر " و در لوح به ناصرالدین شاه است :  
" وای سریر ما کبیر وای سدیر ما قفر " و قفر یا افقار بمعنی  
خلو مکان از سکنه میباشد و ترجمه چنین میشود :

کدام تخت شکسته نشد و کدام کاخ سدیری خالی از سکنه  
نگشت . و در نام خورنق هم زکری است .

سِرّ - اَساریر - سِرّ مری راز و چیز نهانی و نهان  
داشتنی . اَسرار جمع در لِس  
سَریره - سَریر) رئیس است قوله ج و ع :

" فی اللوح الذی فیہ رقت اسرار ماکان " و سِرّ در اصطلاح  
ائمه اهل البیت پیغمبر و شیعیان که بعنوان سِرّ آل محمد  
معروف گردید مقام عظیم الهی و معارف مکتونه مکتوبه ایشان  
که موافق عقاید اکثریه نبود .

و سِرّ در اصطلاح عرفا لطیفه ایست در قلب مانند روح در  
بدن که محلّ کشف و شهود میباشد .

( ۱ ) بر طبق مصطلحات طب قدیم بیان شده است ( ناشر )

سِرّ السّر باطن و جوهر سِرّ است و در آثار این امر و سِرّ  
بهاثیان متداول الاستعمال گردید . در کتاب اقدس  
خطاب بکرمان است :

" و نجد ما یرّ منك فی سِرّ السّر " اگر جار و مجرور فی سِرّ السّر  
متعلق به نجد باشد تقریباً بهمان معنی عرفانی مذکور است .  
و اگر متعلق به یرّ باشد مراد نهایت اختفاء و پوشیدگی آن امر  
جاری نامرّض است که اقدامات با بیان بزد و بد بروز حاسی  
میرزا احمد نائق و مانند آن مکشوف گردید . و در بیان قیمت  
سِرّ در شرح هاء است :

" ان السّر لم یزل لم یکشف وان کشف لم یکن سراً " و نیز  
رساله ای از نقطه البیان در تفسیر بسم الله الرحمن الرحیم  
شرح مراتب چهارگانه اسرار است قوله :

" بسم الله الذی جعل طراز مشیته جلال ازلیته ..... ان الله  
قد جعل لظهوره لخلقه بخلقه اربع مقامات المشار الیهها  
والمرموز عنها فی کلمات آل الله سلام الله علیهم بالا سرار  
السّر و سِرّ السّر و السّر المستسرّ و السّر المعقّب بالسّر " الخ  
و در لوح تجلیات است :

" شهد الله انه لا اله الا هو والذی اتى انه هو السّر المکنون  
الخ و چنانچه ضمن لغات ادرنه و استانبول و خضراء ثبت

است در الواح و آثار این امر نام ارض السّر بر ادبانه شد  
و فیما بین بهائیان مصطلح گردید و از آنجمله در لوح رئیس  
سابق الثّبت است :

" سوف تبدّل ارض السّر و ما دونها ..... الی ان دخلتم  
ارض السّر فی یوم فیہ اشتعلت الخ و نیز در دوزخ بعد از  
صعود ابهی خصوصاً در سنین اولیة آن مرکز عهد و پیمان ابهی  
را جمع ثابتین بر عهد و میثاق بلقب سرّ الله تعظیـه  
تشبیه کردند .

اساریر که جمع اسرار و آن جمع سرّ و سرّ و سرّ است  
بمعنی خطوط کفین و جبهه و نیز بمعنی زیباییهای روی آدمی  
میباشد . در لوحی است :

" لو یبظرنی احد یجد من اساریر جبهتی فرح الله و من  
وجنتی نور الله المقتدر العظیم " .

سَریرة بمعنی سرّ و مکنون در خاطر و نیت . سرائر جمع  
بمعنی نوایا و ضمائر و بواطن . در قرآن است :

" یوم تُبلی السّرائر " .

سَریر تخت جلوس و تخت خواب . سرّ اسرّة جمع .  
در قرآن است :

" اخوانا علی سرّ متقابلین " و در کتاب اقدس است :

" قد احبّ الله جلوسکم علی السّر و الکراسی " و در حق قاری  
آثار جدیدة برای جمع است :

" فلیقعد علی الکرسی الموضوع علی السّریر " و بعنوان نقل از  
بهان است :

" لیمنّ طیکم باستواک علی سرائیرکم " و توان گفت جمع  
سرائر برای این آوردند تا مفهوم گردد که استقرار حق باید  
بر قلوب و ضمائر باشد .

اصل کلمه فارسی است و بر کوبهرم

(سَراب) اطلاق میگردد و عربی شده در قرآن

هم ثبت شده مذکور است :

" کسراب بقیعة یحسبه الظمان ماء " و قوله :

" وُسّرت الجبال فکانت سراباً " . و در لوح خطاب به

نصیر است :

" ای عباد از سراب و هم کدره بمنبع معین یقین ربّ العالمین  
بشتابید " .

شاید معرّب و مغیّر سرابرده فارسی

(سُرادیق) است و پرده نخئی که بالای حیاط خا

افرازند و هر خیمه و اطاق از بافتنه

پنبه ای را گویند . در قرآن است :

" انا اعتدنا للظالمين ناراً احاط بهم سرادقها " و در آثار این امر بنوع تشبیه و استعاره مانند " سرادق عظمت " " سرادق جلال " و امثالهما بکثرت استعمال گردید . در اوّل کتاب ایقان است :

" وتدخلنّ في سرادق جملة الله في سماء البيان مرفوعاً " و در کلمات مکنونه است :  
" يا بن الوجود استشهد في سبيل راضياً عنّي وشاكراً لقضائي لتستريح معي في قباب العظمة خلف سرادق العزة " و در لوحی است :  
" و ناديهناك في كلّ حين في سرادقات القرب خلف قفاف الهويّة " .

عربی چراغ . در لوح به شیخ سلمان (سراج) است :

" در کلّ حين شياطين بر اطفا سراج الله و اخماد نار او مشغول اند " الخ و در بعضی آثار و صور زیارت خصوصاً سراج الشهداء مذکور است گسه در بخشهای ظهور الحقّ مسطور گردید .  
و سراج لقب ملا علی محمد اصفهانی برادر حرم منقطعه باب اعظم بود و او مخالفت با مقام ابهی داشت و لوحی مشهور

خطاب با و ونیز تفصیل احوالش در تاریخ ثبت میباشد .  
قریه ای از توابع بیرجند . در لوحی (سرایان) است :

" انا نريد ان نذكر اوليائي فسي سرايان الذين آمنوا بالرحمن از اتى من سماء المشيئة  
برایات الآيات ..... يا محمد طاهر قد حضرا سمك لى  
المظلوم ..... يا محمد على هل تعرف من يذكرك يذكرك  
مولى العالم فى السجن الاعظم " الخ .

معموره ای در خراسان که در سنین (سرچاه) اولیة این امر موطن جمعی از بهائیان

بود از آن جمله ملا ابوالحسن که در آنجا در گذشت پسرانش ملا محمد حسن ملا نجفعلی  
ملا محمود ملا احد آقا علی اکبر حاجی محمد حسین عبد الله حبیب و دختری هم داشت و از جمله میرزا محمد علی نبیل از اهل قائن دیگر ملا محمد مقدّس و غیرهم که در الواح مذکور  
قوله الاعزّ :

" جناب ملا آقا بابا عليك بهاء الله ..... يا على قبل اصفير  
..... يا محمد قبل حسن ..... از کرم سَمی بِمحمد قبل حسین " ایضاً :

" جناب ملا محمد حسن عليه بهاء الله هو الناطق من الافق الاعلى " ايضا :

" يا احبائي في سرچاه يذکرکم مولى العالم فى سجنه الاعظم وببشرکم بما نزل لكم فى كتاب الله رب الارباب " ايضا :

" سرچاه جناب ملا احمد بسمه المتعالى عن ذکر ماکان وما یکون " ايضا :

" سرچاه جناب ملا على اصغر عليه بهاء الله هو المقتدر العليم الحكيم " ايضا :

" جناب ملا محمد حسين هو المشرق من افق سما الجبروت " ايضا :

" سرچاه همشیره جناب نبیل قبل على عليه بهاء الله الاقدس الابهى " ايضا : " اخت من فاز وطاف " ايضا :

" سرچاه جناب آقا محمود باسم ربنا الاقدس الاعظم العلى الابهى " ايضا :

" قد اراد مالك الوجود ان يذكره عبده المحمود " ايضا :

" يا قلم القدم ومبشر العالم ول وجهك شطر احبائك فى سرچاه ..... يا اوليائى قد فتح باب الكرم على وجه العالم ..... ونذکر فى هذا المقام من اقبل الى افقى وفاز بايامى ..... نسأل الله تعالى ان ينزل على رسمه امطار رحمة "

واز آنان ملاعلى اکبر آقا محمد رضا آفاغلى ملا جعفر ملا محمد حسين جرم مالى داده مشقات بسیار از مخالفين تحمل کردند . و در ضمن نام نبیل نیز شمه ای است .

ترکی بمعنی اخراج <sup>نشی</sup> و تبخیر . در خطا وصایای عهد است :

(سرگون) " عاقبت سرگون بعدینه کبیره گشت .... چهار مرتبه از شهری بشهری سرگون گردید " .

در معجم است " بلد من فارس بین شیراز و فسا " محل جمعی سکنه بهائى مذکور در تاریخ .

(سریانی) کشور و زبان و قوم باستانی بنام سوریه . در لوحی است :

" وبعد لسان سریانی ما بین ناس نشر کرده و کتب الهی از قبل بان لسان نازل .

برآمد هویداشد درخشید وزید بر لوح زیارت امام حسین است :

(سطع) " اسألك بهذا النور الذى سطع من افق سما الانقطاع " و در لوحی دیگر است :

" شاید نفحات قمی رحمانیه را که الیوم ساطع است بیابید "

قهروغلبه و بطش بشدت . سَطَوَات  
جمع . در مناجاتی است :

(سَطَوَات)

" علی شأن لا یمنعنی اعراض المعرضین  
عن اداء حقك ولا سطوة الظالمین من تبلیغ امرک " و در  
لوحی به عبد الوهَّاب است :

" وما منعتمهم سطوة الا مراة عن التوجَّه الیک " .

از کبر سن لرزان و فانی شد . در خطابی  
در حق آقاسید احمد افغان است :

(سَعَّعَ -

" وتسمع اجزائه " .

تَسَعَّعَ)

در بیانات شفاهی مرکز عهد ابهسی  
عبد البهاء قصه سعید نام ندیم

(سَعِيد)

سلطان محمود است که چون سلطان  
در حین غضب نفوسی را بقتل میآورد وزراء با و متوسل میشدند  
که سلطان را بخنداند و با آرامش آرد و نوبتی سلطان چنان  
بغضب شد که سعید نتوانست او را تغییر حال دهد و ناچار  
اسباب فراهم آورد که با سلطان به بیرون شهر رفت باز هم  
بمقصود نرسید و بالاخره بقبرستان رفتند و شیخ کوری در حفره  
قبری دیدند و سعید کوروار خود را بوی گشاند و شیخ اصدام  
کرد و عذر کوری خود را آورد و بحثها کرد و بعد از لقمه ای کمه

زرد از جیب در آورده مشغول بامتحان و رسیدگی بادست شد  
و شیخ اظهار کرد و خواست مگر او رسیدگی کند و بدست او همه  
را داد و او پس از امتحانی کم کم خود را وا کشید و در رفت  
و حفره قبری جا کرد و سعید هر چند صدا زد جوابی از شیخ  
نیامد پس سنگی برداشته با توسل بخدا بردستش انداخت و  
سنگی دیگر بر سرش و سنگی بر سینه اش بسختی زد و عاقبت کور  
فریاد بر آورد که والله تو بینایى و او زرها از شیخ بستاند و  
سلطان از شدت خنده برو افتاد و تفسیر حال حاصل کرد .

عربی گرسنگی . در لوح بناصرالدین شاه  
است :

(سَغَب)

" لو یثبکنى اللغب و یهلکنى السغب "

بیهک مضارع مجرد بفتح هاء از نهک بمعنی خسته و ناتوان  
کردن و لاغر و بیمار کردن . کفب از حال افتادن بملکت  
شدت خستگی و فرسودگی . یهلک مضارع باب افعال از  
هلاکت یعنی گرچه مرا رنج و کوفتگی ناتوان و گرسنگی بی روان  
سازد .

(سَفْحُ الْجَبَلِ) کوهپایه و دامنه کوه .

(سَفِينَةٌ حَمْرَاءُ) سفینه عربی و کشتی فارسی در اصطلاح



عرفاء باقتباس از قصه نوح مفصل در تورات و قرآن نام و لقب  
 طریقه هدایت و آئین گردید و در ادبیات عربی و فارسی  
 به تشبیه و استعارة با تلویح بقصه مذکوره همی اطلاق هر  
 اموری مانند آن شد و روایت مأثوره نبویه " مثل اهل بیته کمثل  
 سفینه نوح من رکبها نجی ومن ترکها غرق " بمنزله ضرب المثل  
 گذشت و بدین طریق ذکر سفینه و خصوصاً سفینه حمراء بدلالته  
 محل توجه و درخشندگی بودن و طریق انقطاع و فداکاری  
 پیمودن در آثار این امر بغایت کثرت گردید از آن جمله در لوح  
 به شیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی است :  
 " قد احاطت اریاح البغضاء سفینه البطحاء " و در صورت  
 زیارت برای امام حسین است :  
 " من اهل سرادق الابهی واصحاب السفینه الحمراء التی  
 قدرها لاهل البهائم و انتهت علی البر والبحر من دخل فیها  
 نجی ومن اعرض هلك " و قوله :  
 " هر قائلی را از اهل سفینه حمراء نشمرند " و در لوحی دیگر  
 که ذیل زیارت ثبت است قوله :  
 " اهل البهائم المستقرین علی الفلك الحمراء " و در لوحی دیگر  
 " من تشبث بذیلی اِنَّه من اهل السفینه التی نزل ذکرها  
 فی لوح المحفوظ " و در ذیل نام کتیب نیز شمه ای ذکر است .

حکیم بزرگ شهیر قدیم یونان . در لوح  
 حکماء است : (سقراط)

" وبعده سقراط اِنَّه کان حکیماً فاضلاً  
 زاهداً اشتغل بالرياضة ونهى النفس عن الهوى واعرض عن  
 ملاذ الدنيا واعتزل الى الجبل واقام فی غار وضع الناس عن  
 عبادة الاوثان وعلّمهم سبیل الرحمن الى ان شارته علیه  
 الجهال واخذوه وقتلوه فی السجن كذلك یقنع علیک هـ  
 التلم السریع ما احدهم هذا الرجل فی الفلسفة انما سرور انفسه  
 کتبا قد کان علی جانب عظیم من الحکمة نشهد اِنَّه من فرارس  
 بشمارها و اخبر القائمین لخدمتها وله یُد طولی فی السلسل  
 المشهورة بین القوم وما هو المستور عنهم کانه فاز بجرعة از فاض  
 البحر الا عظم بهذا الکوثر المنیر هو الذی اطلع علی الطبیب  
 المخصوصة المستدلة الموضوفة بالفلبه وانها اشبه الاشیاء  
 بالروح الانسانی قد اخرجها من الجسد الجوانی وله بیان  
 مخصوص فی هذا البنیان المرصوص لوتسأل الیوم حکماء العصر  
 عما ذکرهم لترى عجزهم عن ادراکه ان ربک یقول الحق ولکن  
 الناس اکثرهم لا یفقهون " و در بیانات شفاهیة مرکز میثاق  
 عبد البهائم برای جمعی است :  
 " سقراط کان من جملة الذین حضروا فی الارض المقدسة

وساحوا بارضها وسمائها ورجع ناشراً بوحدا نية الله وفردانته  
ومقرأً ببقاء الروح بعد الموت

صُقْلَابٌ وَسُقْلَبٌ وَسُقْلَبِيٌّ وَسُقَالِبُهُ در  
نسبت و جمع همان قوم صرب و صربستان  
(سُقْلَاب) شعبه ای از اسلاو میباشد. در خطاب

معروف به عمه است قوله العزيز :

"باری بعد از مدینه کبیره ببلغار و صقلاب جمال قدم را ارسال  
نمودند تا این نداء بکلی منقطع گردد" و در ضمن خطابی  
معروف این مصراع است :

"نور ببلغارده \* روح بسقلاب بخش"

در قرآن است :

(سُكْر) "انما سُكْرُ ابصارنا بل نحن قوم  
مُحْجَرُونَ" و در لوح حکماء است :  
"اولئك ما بلغوا الذروة العليا والغاية القصوى لذات سُكْرٍ  
ابصارهم" چشمانشان خیره و بی دید گشت .

عربی فرزند و نسل و عاقله و جوهر و شیره  
شئی و "سلاله طيبه" و "سلاله"  
سلطنتی مشهور است و ذکر سلاله

فلان در آثار این امر بسیار و در نام سلیل هم ذکر است .

عربی مشروب زلال خنك گوارای مرغوب  
در کتاب اقدس است :

(سَلْسَال)

"ایاکم ان يمنعکم سبحات الجلال

من زلال هذا السلسال" و در لوح حکماء است :

"من الناس من فاز بزلال سلسال بیاناتهم"

عربی بمعنی مشروب پاکیزه و نرم و گوارای  
در حلق و در قرآن در وصف آشامیدنی  
های

(سَلْسَبِيل)

اهل جنت است :

"و يسقون فيها كأساً كان مزاجها زنجبيلا عينا فيها تسمى  
سلسبيلاً" و این کلمه مذکوره در قرآن با تلخیص بر مز معنی  
در آثار عرفانیه و اشعار معنویه بزرگان علم و ادب در معانی  
مانند چشمه لبان الهام خیز شکر ریز معشوق کامل و غیره  
مصطلح و متداول گشت . حافظ گفته :

"ای رخت چون خلد و لعلت سلسبیل

سلسبیلت کرده جان و دل سبیل"

"سبزپوشان خطت بر گرد لیب

همچو مورانند گرد سلسبیل"

و بکثرت در آثار این امر بر معانی عدیده معنویه بسبیل تشبیه  
را میباید اطلاق گردید از آن جمله در لوح رئیس است :

" جری من معین قلبك سلسبیل الحكمة والبیان " ودر کلمات  
مکنونه است :

" ای فرزند کنیز من از لسان رحمن سلسبیل معانی بنوش " و در  
لوح به نصیر است :

" یا قوم فاعرفوا قدر تلك الايام لان فیها جری السلسبیل  
والتسنیم ثم هذا الكوثر المقدس الا طهر " ودر ایقان است :  
" چنانچه همه انبیاء باذن و اجازه علمای عصر سلسبیل شهاد  
رانوشیدند " و در نامهای رحیق و بقعه هم زکری است .

لوح شهیر خطاب به سلطان ناصرالدین  
(سلطان) شاه ایران که شمه ای وصف آن نسیل

نامهای سجن سحاب صیحه و غیرها  
ثبت است در حدود اوایل سال ۱۲۸۳ و اوایل سال ۱۲۸۴  
ه ق در اردنه صدر یافت چنانکه در موضعی از آن پس از ذکر  
دوازده سنه اقامت در بغداد که مراد باضمیمه دوسال اقامت  
آنحضرت در کردستان میباشد این عبارت مسطور است :

" قریب پانزده سنه میشود که کل ناظرأ الی الله ومتوکلأ علیه  
ساکن اند " و قوله :

" فسوف یخرجنا اولوالحکم والغناء من هذه الارض التی  
سمیت بادرنه الی مدینة عگا " وگویا عزم و خبر خروج بهکذا

در سال مذکور واقع شد و عبارت :

" این طائفه بیست سنه متجاوز است " مراد از سال ۱۲۶۴

میباشد که آغاز شروع تزییق و مقاتله با بابیان بود . و شرح  
حال حامل آن لوح معروف بمیرزا بزرگ بن حاجی عبدالمجید  
نیشابوری و کیفیت ارسال و ایصال بواسطه او در ایام سجن  
اعظم عگا و شهادت در سال ۱۲۸۴ که نبذه ای در نسیل  
نامهای آقا و بدیع و سجن و غیرها اشاره شد و در تاریخ  
ظهور الحق مفصلاً مسطور است و در لوحی پس از تفصیل حکمت  
صدر لوح مذکور و بیان حال بدیع چنین مسطور میباشد :

" ولوانا ما وجدنا منه ( ناصرالدین شاه ) رائحة الاقبال  
ولكن بلغناه لاعلاء كلمة ربك بين السموات والارض وليعلم  
باننا لپواردنا ما كان الامر كما كان قد نفعنا فی روح احد  
روح القدرة والقوة وارسلناه الیه ان ربك له والمعزیز الحکیم  
ومن قبل ماتمت حجة الله علیه وما بلغه احد حق التبلیغ فلما  
جاء الوعد وتم المیقات نزلنا له ایات بیئات واتمنا علیه حجة  
ربك " و در لوحی دیگر :

" هذا کتاب من لدنا الی الذی استقام علی امریه .....  
انفقنا احداً من عبادنا بعد الذی بعثناه بقدرة من لدنا  
وارسلناه الی فم الشعبان لیوقنن کلک بان ربك الرحمن

لهوالمهيمن على الاكوان انه لهوالمقدر القدير ومعه كتاب و فيه اظهرنا الامر واتمنا الحجة على من على الارض اجمعين نزعنا عنه ثوب الخوف والاضطراب وزينناه بطراز القوة والاطمئنان واوقدناه بكلمة من لدنا وارسلناه ككرة النار في حب ربك المختار ليلتج كتاب ربه فسوف يبلغه بسطان من لدنا ان ربك لهو العليم الخبير" ودر لوحی دیگر :

" هذا كتاب من لدنا الى الذين لا يهجمون ..... ثم اطم باننا حركنا ارض الجزرة بقدره من لدنا ان ربك لهوالمقتدر القدير وبعثنا احدا بسطان القدرة والقوة وارسلناه الى مسجودالمشركين " وقوله :

" وانكر البديع ان خلقناه بدعا وارسلناه الى رئيس الظالمين " ودر ذیل نامهای نصر و علم و حرف ه نیز شمه ای راجع بناصرالدینشاه ثبت است .

و در لوح رئیس است قوله الاعز :

" هل الفرعون استطاع ان يمنع الله من سلطانه ان يغشى في الارض وكان من الطاغين "

واز جمله مذکورین در آثار والواح بنام سلطان :

شیخ سلطان کربلائی مشهور در امر اعلی و ابهی و موصوف در تاریخ است و در لوحی خطاب با او میباشد :

" ان يا ايها المسافر الى رفر البیان والمتصاعد الى ملكوت الايقان والساکن في فردوس الرضوان والموسوم باسم السلطان ..... ومع ذلك قدمضى اياماً و ما سمعنا من احدٍ من الاحياء

المروج الى عرش البقاء ..... ثم اعلم باننا نأمرهم حينئذ بان يتبعوك في قولك من امر البیان وغيرها ولا يخالفونك في شئ ثم ارفع الاختلاف بينهم " و نیز در مقام تجلیل آفاسید اسمعیل ذبیح زواره ای و آقامیرزا محمد حسن اصفهانی شهید مشهور لقب سلطان الشهداء در الواح ذکر گردید چنانچه ذیل نام اسمعیل وحیدر و غیرهما مسطور میباشد و نیز :

سلطان آباد عراق ایران که رضاشاه پهلوی بمناسبت قرب جوار قریه اراک بآن نام مستی و مشهور کرد و در تاریخ بنا این شهر گفتند که در حدود سال ۱۲۲۳ هـ ق بواسطه یوسف خان گرجی شهید ارتاسیس یافته بنام سلطان آباد خوانده شد و مصراع : " نمود یوسف ثانی بنای مصر جدید " را اهالی ماده تاریخ میدانند و شاید در آن تاریخ ۱۲۳۱ بکمال و تمام رسید و در آن شهر و توابعش از سنین اولیه این امر جمعی از مؤمنین برخاستند و شرح اوضاع و احوال مشاهیر پیروان این امر و شهدای در بخشهای ظهور الحق ثبت و اکنون در اراک و قریه شاه آباد واقع در تقرب هفت فرسنگی آن و در خلیج آباد

عده ای از بهائیان موجود اند و نیز در مشهد زلف آبدار و حسین آباد و ورقا و آمره و ده فول و گلپایگان و چند قریه دیگر معدودی بودند که شاید همه را توان متجاوز از چهار صد نفر گفت .

عربی نردبان . در لوحی است قوله ،  
(سَلَّمَ) "ثم اعلم بانّ نصب بیننا و بین العباد سلّم وله ثلاث درجات الا ولی تذکر الدنیا و زخرفها و الثانیة تذکر بالاخرة و ما قدر فیها و الثالثة تذکر بالا سماء و ملکوتها و من جاز عن هذه یصل الی طیبک الاسماء و الصفات اقرب من حین ایاکم یا اهل البهاء لا تعطلوا انفسکم علی هذه المواقف ثم مروا عنها کما السحاب کذلک ینبغی لعبادنا المقربین" .

شیخ سلمان از اصحاب ابهی که در ظهور الحقّ تفصیل حیاتش ثبت گردید و در آثار بسیار مذکور میباشد منها  
(سَلَّمَ) "بسمی المعزّون از شهرجان" الخ صادر در ادب و خطاب به شیخ مذکور است و بنا بر عبارت :  
" پیست سنه شریه آبی براحث ننوشید " که در آن بوفوق لوح سلطان مسطور است در سال ۱۲۸۴ صد و بیافت و تفصیل

عقیدت وحدت وجود و افکار و آثار عرفا و نیز فساد احوال اعمال و حکایت قیام میرزایحیی ازل بر قتل ابهی و عرض حال دادنش بحکومت عثمانی که قسمت وی را از شهریه مقرر نمودند در آن مسطور که شیخ را اطمینان و عرفان بخشید " دیگر قوله :

" هو الا قدم الا طهر الا بهی هذا کتاب نزل بالحقّ من سماء التی كانت علی العالمین محیطا ..... ان یا سلیمان تالّله الحقّ قد ظهر جمال السّبجان ثم استوی علی عرش اسمه الرحمن و انک بهشّر اهل الاکوان بما اشرفت شمس جمال ربّک العنان" و نیز قوله :

" هو الله تعالی شأنه الکبریا " ای سلمان در هر امر اقتسدا بحق کن " الخ و لوحی دیگر خطاب بوی ضمن نام حدباء ثبت است و در بدایع الآثار سفرنامه اروپا بیاناتی از غصن اعظم عبدالبهاء در وصف او و وطنش هند و جان میباشد و در ذیل نام محمّد نیز ذکری از سلمان است .

عربی تسلّی و آرامش خاطر . در خطابی  
(سَلْوَة) و مناجاتی است در حقّ ورثه حاجی میرزا عبد الله صحیح فروش :

" واجعل لهم الطافک سلوة فی هذا المصاب العظیم "

از آثار اوليه باب اعظم قبل از وفات  
 حاجي سيد كاظم رشتي وشايد اولهن  
 (سَلُوك) آثار موجوده آنحضرت است قوله تعالى :  
 " في السلوك الى الله استقم ياسائل التقي في مقام  
 التوحيد ..... وان الدين ستقوم باركان اربعة التوحيد  
 والنبوة والولاية والشريعة ..... والمحبّة الله غاية  
 ولا نهاية وذلك قطب السلوك وان الشريعة كلها سهيل  
 السلوك العبد لمولاه ..... وذلك المقام للمبتدئين مشروط  
 بنهي النفس عما تهوى وحملها على ما تكره ..... ولا تفصل  
 عن الاجتهاد ولا تحرم نصيبك عن الدنيا واحسن كما احسن  
 الله اليك ..... ولا تخف لومة لائم ..... وفر كل الفرار مما  
 يشغلك عن الله فانه سم قاتل بحرّمك فلا تشعر ..... ولا  
 تقف في سيرك في مقام لان كلب اليهود خير من اهل السوق  
 واهل السوق اهل الوقوف واصل المانع الغفلة عن الله  
 فان الدنيا والاخرة حالتان ان كان توجهك بالله فانست  
 في الجنة وان كان نظرتك الى نفسك فانست في النار وانهم  
 الاشارات واقطع عن نفسك العادات والشهوات واحتمل  
 جفاء الخلق وملامة القرين وشماتة العدو  
 ومن الاهل والولد فان ا سلكت هذا المسلك نددت تحت سني

نفسك باب الله ورجوت ان تدخل على طك الكريم ..... وعلى  
 التفصيل قد كتبها سيدي و معتمدي ومعلّي الحاج سيد كاظم  
 الرشتي اطال الله بقاءه \* وقوله :  
 " هو العلي الاعلى وان اول السلوك في سبيل المحبوب ان لا  
 تحزن بشئ ولا تفرح عن شئ وكن لكل شئ كما كان الله  
 ربك ستاراً عن لكشئ فان العبد لم يكمل في مراتب الايمان  
 الا وان يتصف بصفات الرحمن او صل الى من قطعك واحسن  
 لكل من اساءك واستعزل عن كل ما لا يقوم بحق الله في  
 ثناءك وكن في جميع اوقاتك ذاكراً لله في سرّك ودون الجهر  
 بالقول فان ذكر الله يعول سبعين مرة كما نطق به اهل  
 المصنعة صلوات الله عليهم .

وايضا " الباب الخاص في الآية الخاصة واما ما قد  
 سألت من لذي نفسك من سبيل السلوك والدعوات  
 المدعوّة في ايام الصوم الى ربك على الصراط  
 الموحدين ..... واقرأ بعد صلوة هذا الدعاء  
 لتكون من المفلحين بسم الله الرحمن الرحيم يا من حكم  
 على الصباح بنور الضياء ..... وراقب الزوال في  
 قربها لئلا تحتجب بنفسك في بعدها فان كل ذلك الحين  
 قد كان خطياً مكتوباً واقرأ بعد فراقك من صلوة الظهر كالمقال  
 جيد

اربعه عشرة مرة وراقب حالاتك في كل المقام الخ وشه اي  
ذيل نام حسن ذكر است .

سليلة عربى پسر و دختر و سليل دوده و  
خاندان است و استعمال كلمه سلاله  
(سَلِيل)

و سليل بمعبارت " سلاله يا سليل فلان"  
در آثار اين امر بسيار است و در نام سلاله هم ذكر ميشد .  
ذکر سلطان سليم عثمانی در آثار و الواح  
ابن بسیار است از آن جمله در رس بد  
(سَلِيم)

صدر دولت عثمانی :  
" امروز بازی شاه سلطان سليم است " و در لوحی راجع به  
در ادرنه است :

" انا نذهب الى بيت الله بناه احد من الطوك وسمى بانسليم  
وانى وحده قد بنيتكم الخ وجعله انى وحده از باب التثبات  
از تكلم بغيبه است و يا آنکه ضمير غائب راجع بذات غيب ميشد  
و تقدیر چنین است : انى مصاحباً متكللاً معه وحده .

حاجی سلیمان خان افشار صائـن  
قلعه ای در توقیعی در حق وی است ؛  
(سَلِيمَان)

" بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب  
قد سطر من يد الذکر هذا على حکيم الخ دیگر :

سلیمانخان تبریزی شهید و در تاریخ فاضل قاینی چنین  
مسطور است :

" حاجی میرزا جانی نوشته است که حاجی سلیمان خان فرموده  
بودند مآذون نیستی پاکت را باز کنی زمانی که بر تو مصیبتی  
وارد شود که مافوق آن متصور نباشد آنوقت باز نموده آنچه  
نوشته است عمل نما تا اینکه از چه رقیق سفر ثانی بتبریز تشریف  
آوردند شرفیاب شدم فرمودند تو برو بخانه ابداً بیرون میا  
آمدم تا روزی شنیدم صدای شلیک زیادی سه مرتبه بلند  
شدم و بطور حکمت از حال حضرت آگاهی داشتم یقین نمودم  
که کار گذشته هم و غم بر من مستولی شد که مافوق نداشت  
آنوقت مضمون توقیع بنظرم رسید با خود گفتم وقتی از حالا بد  
نیست پاکت را باز نموده دیدم مرقوم فرموده اند از تاریخ  
حال تا شش ماه دیگر مرا شهید مینمایند باید شکیبائی نمائید  
و با احدی مجادله ننمائی میروی جسد مرا با جسد آقا محمد  
علی میخری و شش ماه در قورخانه نگه میداری پس از آن روی مرا  
با روی آقا محمد علی گذارده و در جوف صندوق محکمه  
گذاشته عریضه بحضور مبارک بها جل کبریا و ممرورش نموده  
با صندوق ارسال دار دیگر بر تو نیست همین لباس من  
خلعت تو است چون ملاحظه تاریخ کاغذ را نمودم دیدم

همانروز شش ماه است " و در خطابی است قوله العزیزه  
" مرقد جناب سلیمان خان کشف خواهد شد " الخ  
و شرح احوال هردو سلیمانخان صائن قلعه و تبریزی در تاریخ  
ظهور الحق ثبت است .

و سلیمانخان جمال افندی که در آثار و الواح بسیار مذکور  
است در نام جمال مذکور میباشد .

و سلیمانیّه ایالتی از کردستان و مرکز آن محلّ هجرت  
ابهی از بغداد . شرح آن هجرت و اوضاع و احوال در تاریخ  
ظهور الحق ذکر است و راجع بآن مهاجرت در لوحی و مناجاتی  
در آیام صیام چنین مسطور :

" واخذہ ( میرزا یحیی ازل ) حبّ الریاسة الی مقام منعم  
دم الذی اختصته ( دیان که ذیل نامش ثبت میباشد ) ...  
وانک عصمتی بقدرتک و حفظتنی بجنود غیبک الی ان خرجت  
عن بینهم بمشیتک و قضائک " و در بیانات شگاهیّه مرکز عهد  
و پیمان است :

" کما نزلت فی السّلمانیّه کانت بالخطّ المبارک " و نیز در  
بیانات و قصص شگاهیّه مرکز میثاق ابهی قصّه سلیمان مردی  
ساده و صادق است که شخصی در حال بیم و خوف با و پناه  
آورد و او ویرا در زنبیلی بزرگ جای داده بر سر خود نهاد

تصادفاً دشمنان آن مرد رسیده خبر و نشان او پرسیدند سلیمان  
گفت همین است که در زنبیل و بر سر من میباشد و آن دشمن  
استهزاء پنداشت و گذشت پس سلیمان بآن مرد خبر داد که  
دشمن رفت و از زنبیل پائین آورده با و گفت که مدت العمر  
سخن دروغ نگفتم و النّجاة فی الصّدق و اگر نه راست گفته بودم  
تو و مرا هم میکشت و شاید از اشتباه و انحراف این قصّه است که  
در خصوص سلمان فارسی و پیغمبر بلفظ و نادانی نقل مینمایند .

عربی سوراخ سوزن که در قرآن بلفظ  
(سَمِّ الْإِبْرَةِ) سَمِّ الْخِیاط ذکر است . در کتاب  
اقدم است :

" علی قدر سَمِّ الابرة " و در لوحی است :

" لعمر من ینطق بالحق فی السّجن الاعظم اگر اقلّ از سَمِّ ابرة  
از مقامات تقدیس و تنزیه براهل عالم تجلّی نماید کُلّ از جمیع  
ما عند هم فارغ و آزاد گردند و بما عند الله و ما حکم به متمسک  
و عامل شوند " .

(سَمَاء)

در آثار این امر کلمه سماء بمناسبت  
جهت علوّ به تشبیه و استعاره بر  
معانی رمزیّه نامعدودی اطلاق گردید

و در لوحی است :



" انا ما اردنا من السماء الا جهة العلو والسمو ومنتهى مقام  
 الاشياء ان انتم من العارفين انا نذكر لكل شئ سماء نعنى  
 به جهة علوه وسموه ومنتهى مقامه ان انتم من البالغين " و  
 در كتاب ايقان است :  
 " وقد خلن في سراق جعله الله في سماء البيان مرفوعا " كه  
 مراد امر و آئين و آثار حضرت نقطه میباشد . و در كتاب  
 اقدس است :  
 " قل يا اهل الارض اذا غربت شمس جمالى وسترت سما  
 هيكلى لا تضطربوا " و قوله :  
 " ينزل من سماء الوحي " و قوله :  
 " انظروا بعين الانصاف الى من اتى من سماء المشية والاقتدر  
 ودر لوحى " سماء القدس " خطاب به منيركاشى گرديد كه  
 ضمن اسم ثبت میباشد .

جمع سَمَة بمعنى نشانه و علامت .  
 و دعاء السمات معروف نزد شيعيان كه  
 بعضى فقرات در آثار بنوع استشهاد  
 ذكر شد . تفصیلى در اسرار الآثار العموميه ذیل لغت و رسم  
 ذكر است .

متداول و مستعمل در فارسى كه برآى  
 جوش آوردن آب و طبخ چای میباشد  
 از لغت روسى و اطريشى آمده . و در لوحى  
 مسطور ذیل نام جمال است قوله :

" و در صف نعال سماور و اسباب حاضر " .

(سَمَاء) عربى بمعنى سَمْحَة سهل و روان .  
 در وصاىای مولى الورى عبد البهاء  
 است :

" وَحَمَى جَمِى شَرِيعَتِهِ السَّمَاء " الخ .

از غصن اعظم عبد البهاء در صورت  
 زیارت آقا زمان شهید ابرقواسست  
 قوله العزيز :

" طوبى لك بما سموا جبهتك الباهرة " پیشانى درخشانت  
 رامیخكوب کردند .

أَسْمَر سَمْرَاء عربى بمعنى تیره رنگ  
 در مذکر و مؤنث . در لوح بـه  
 ناصرالدینشاه :

" آئِن صاحب الكتيبة السمرء والرأية الصغراء " مراد از سپاه  
 باشعار سیه فام و گندم گون بنى العباس و از لک باشعار

زرد و سرخ بنی امیه است .

شهر شهیر در ماوراء النهر در اواخر  
(سَمَرَقَنْدُ) ایام ابهی بطریق مهاجرت و تجارت

محلّ محفل و اجتماع بهائیان گردید .

و در آثار غصن اعظم عبدالبهاء ذکر آنجا و خطاب بهبائیان  
آنجا متعدد است منها قوله العزیز :

" سمرقند هوای احبّای الهی ظهور جمال قدم و اسم اعظم  
روحی لا حباه الفداء " الخ و قوله :

" سمرقند عطاء الله خان علیه بهاء الله الابهی هو الله  
الحمد لله الذی اشرقت الارض بنوره و اضاء افق الوجود  
بشهوده " الخ .

شهر معروف ایران واقع در ۱۴۸ کیلو  
(سِمَنان) متری شرقی طهران بیشتر زکری در

تاریخ بواسطه واقعات مربوط بقصه  
سنگسر و شه میرزاد از توابع آن میباشد و شرح واقعات  
آنجا و حاجی ملا علی مجتهد منتقد در ظهور الحق ثبت است .

مرغ و جانور افسانه آتشی مرموز . در  
(سَمَنْدَر) لوحی است :

" سمندر ناری شنیده شد که آتش

ملت و سبب ظهور او گشته من لدن حکیم خبیر " الخ .

و شیخ کاظم قزوینی شهر بهائی را بان لقب خواندند که بسا  
تمامت اعضاء خاندانش باین نام معروف گشتند و در السواح  
و آثار بسیار مذکور و در تاریخ بتفصیل مذکور است :

بفتح اول و ضمّ و تخفیف دوّم فارسی  
(سَمُور) و باشد دوّم عربی جانورکی غالباً

در ترکستان شرقی که از پوستش

بالا پوشی با ارزش میکنند . در کتاب اقدس است :

" البسوا السّمور کما تلبسون الخزّ والسّنجاب "

در لوحی است :

(سَمُوم) " ایاک ان تجلس مع الذین تجد آثار

ظّمهم کثیر الحرارة فی الصّیف او اشر

البرودة فی السّموم و انک فرّ عنهم " ظاهر این است که بفتح

سین و مراد باد بسیار سرد زمستانی باشد و بر سبیل تشبیه در

تأثیر بدی به باد گرم سعی اطلاق گردید چنانکه در متعارف

نیز بهمین گونه استعمال کنند .

شخصی در عرب معروف و مشهور بوفاء

در خطاب به حاجی محمد کریمخان  
(سَمَوَّئِل) است :

" والوفاء بالسّموئیل "

(سَمِير)

عربی هم سخن وهم گفتار در شب .  
در مناجاتی از حضرت عبدالبهاء است  
" انت نصیری و مجیری و مغيثی

وسمیری فاحفظی یا الهی بعین عنایتک "

سِنان عربی پیکان تیز نوک نیزه .

(سِنان-اِسْتِنان) اَسِنَّة جمع . در لوح خطاب به

نصیر است :

" وان هذا الحسین ..... ثم قطعوا رأسه بسيف البغضاء

ورفعوه على العنان بين الارض والسماء "

استنان مصدر عربی جَولان و ذهاب و ایاب بشتاب . در کتاب

اقدس است :

" هل يقدر احدٌ ان يستنّ معی فی میدان المکاشفة

والعرفان " که میتواند بامن در میدان مکاشفه و عرفان جَولان

نماید ؟

(سَنائِي)

شاعر شهیر ایرانی . در لوح بر رئیس

است :

" حکیم سنائی علیه الرّخمة گفتنه

پند گیرید ای سیاهپتان گرفته جای پند

پند گیرید ای سفیدپتان در دیده بر عذار

(سُنْبَلَة)

خوشه سنبلات جمع در کلمات

مکنونه است :

" تا سنبلات حکمت الهی از دل برآید

نه از گل "

فارسی سُنْجَاب نیز عربی جانور کسی

مانند موش و از آن بزرگتر و باموی بسیار

(سِنْجَاب)

نرم که غالباً از بیم بردرختان برآید

و از پوستش بالا پوش برای سرما کنند . در کتاب اقدس است :

" البسوا السّمور كما تلپسون الخبز والسّنْجَاب "

مذکور در قرآن و مستعمل در عربی

(سُنْدُس)

بافته ابریشمین لطیف و ظریف .

در سورة القلم است :

" زينوا انفسكم من حرير الا يقان ثم اجسادكم من سندس

الرّحمن "

فارسی سنگستان . در خطابی است :

" کل راههای سنگلاخ راهموار کرد "

(سَنْجِلَاخ)

ضواحی و نواحی شهر . در لوح حج

شیراز :

(سَوَاد المَدِينَة)

" واذا هاجرت عن نفسك وعن الدّنيا

واهلها وسافرت الى الله ربك وبلغت مقاماً رأيت سواد المدينة فانزل .

مصدر عربی پرسش وطلب وخواست  
وچیزخواست . در لوح رئیس است ؛  
" نسأل الله ان يشرح من نداءك

(سؤال)

صدور عباده " الخ .

در رساله سؤال و جواب فراهم شده از پرسشهای زین المقر  
راجع بفروع احکام و جوابهای صادر خادم از مقام ابهی که  
حاوی احکام تغییر داده ظواهر آیات اقدس نیز هست .  
شاید اولین نسخه منتشره آن بخط ملا میرزا محمد خوانساری  
خوانسالار شاید در حدود سال ۱۳۱۲ هـ ق در طهران  
است مرقوم در طهران نسخه :

" هو الله العلی الابهی قل هو نبا عظیم انتم عنه معرضون این  
موجز نفعه ای از نفعات حیات ربّ البیتات است که از آیات  
و احکامات قسطاس اعظم کتاب اقدس ملیک قدم سؤال نموده  
از مقرّ امر جواب نازل " و در آغاز رساله است :

" هو الالی الابهی سوالاتی که در احکام الهیه نموده بودند  
از مطلع عنایت این اجوبه مشرق و لائح قوله جل کبریاة :  
جناب زین المقرّبین انشاء الله بعناية الله در کلّ هوالم فائز

باشید سوالات شما لدى العرش مقبول چه که منفعت کلّ  
خلق در او است و مخصوص امر نمودیم ترا که در احکام و آیات  
الهیه سؤال نمائی انما جعلناک مطلع الخیر للمبار باید  
در کلّ احیان ناس را با احکام الهیه امر نمائید که شاید بنا امر  
به الله و بما ینتفع به انفسهم فائز شوند اگر چه نفوسی که تابع  
او امر الهی باشند کم مشاهده میشوند چنانچه حال جمعی  
در بلدان بنور ایمان فائزند و لکن بعمل همانزل من عنده  
هنوز فائز نگشته اند مگر قلبی و از قبل بآن جناب نوشتیم که  
اگر حقوق الله را ادا نموندند عباد آن ارض آسوده بودند  
قبل از حکم نفسی مکلف نبوده و قلم اعلی در سنین معدوده  
در انزال احکام و او امر توقف نموده و این نظر بفضل الهی  
بوده و اگر اهل امکان بشعرات ما انزله الرحمن عارف شوند  
کلّ بامرش قیام نمایند و بآنچه فرموده عامل شوند و لکن نظر  
بحکمتی که در الواح الله نازل شده بعضی احکام که الیوم  
سبب ضوضاء ناس و علّت احتجاب خلق است اگر ترک شود  
لا بأس و اما اعمالی که سبب اعراض و اشتها نیست مثل از کما  
و ادای حقوق و امثال آن البتّه کلّ باید بآن عامل شوند  
و در باره زکوة هم امر نمودیم که انزل فی الفرقان عمل نمایند  
انشاء الله درین ایّام بعضی از آیات کتاب اقدس بلسان

پارسی بیان میشود و در ضمن بعضی از احکام که نازل نشده ذکر خواهد شد آن ربك فی كل الاحوال اراد خیرا حیاتیاً  
 وعلّمهم سبیلہ الحقّ الواضح المستقیم الخ و در قریب  
 آخر نسخه مذکور رساله و هم در اواخر آن قسمتهائی از الواح  
 ابہی و هم از آثار مولی الوری عبد البہاء راضیہ گردند . و  
 در خاتمه است :

" نعتہ الذّی المقصّر فی عبودیّۃ الابرار المفتخر بخطاب  
 خوانسالار مائدۃ السماوی للاخیار سرزما محمد خوانساری " و  
 خط ہاجوہر و ژلاتین نوشته گردید .

(سورة الله) در ضمن نام بیت ذکر است .

(سورمق) دہی از توابع آبادہ کہ در دورہ ابہی  
 و مرکز میثاق مشتمل بر جمعی از بہائیان  
 و مذکور در آثار بود و اصل سورمق

معرّب شمرہ فارسی میباشد .

(سوسن) بہائیه شہیرہ سوسن ہاجی اہل  
 شہمیرزاد مقیم طهران کہ ہا  
 برادرانش در عصر ابہی در جمع

بہائیان معروف بودند و از وی قوت ایمان و شہامت و

خدمتی مخصوص بروز کرد و از آنجملہ اقدام بہ بدر بردن جسد  
 مطروح ملا علیجان شہید مازندرانی کہ در میدان مشہد ش  
 تحت مراقبت سربازان و حملہ دشمنان بود بنمود و ہا اینکہ  
 مورد حملہ فرآشان و سربازان و انہوہ اراذل معاندان قرار  
 گرفت ہا شجاعت کار از پیش برد و کفن و دفن بعمل آورد . در یکی  
 از الواحش بطہران است :

" یاسوسن و ہا امتی این مظلوم درین حین از افق اعلیٰ بتسو  
 توجہ نمودہ ترا ذکر مینماید للہ الحمد فائز شدی ہا آنچه شبہ  
 و مثل نداشتہ و ندارد قلبت بنور عرفان الہی منور و بحبش  
 مشعل " .

عربی حرف استقبال است و اختصاص  
 (سوف) برورد بلا فصل بر فعل مضارع دارد و

تخصیص با استقبال دور میدہد .

در لوح رئیس است :

" فسوف یحیط الارض ومن علیہا ..... فسوف یغلب ما  
 اراد اللہ " .

در دعا معروف بدعوی محیی الانام  
 (سؤل) فی الاّیام در حق با بیان است :

" فوعزتک کلما دعوت عبادک زادت

شَقوتِهِمْ وَكَلَّمَا تَلَوْتُ عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ الْكُبْرَى اهترضوا وقالوا افتر  
على الله كذلك سؤلت لهم انفسهم \* آنانرا نفوسشان چنین  
اغوا کرد و در انظارشان خوب جلوه داد .

در لوح خطاب به حاجی محمد کریمخان  
(سَوّی) است :

" خَفَ عَنِ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَكَ وَسَوَّكَ "

خدا که ترا آفرید و درست و مرتب کرد .

عربی جمع سَهْم بمعنی تهر . در  
وصایای مولی الوری عبدالبهاء است :

(سِهَام)

" حَمْدًا لِمَنْ صَانَ هَيْكَلِ امْرِئٍ بِسَدْرِ  
الْمِيثَاقِ عَنِ سِهَامِ الشَّبَهَاتِ " که بر سهیل تشبیه اطلاق گردید

با اصطلاح ادبی بمرنوعی از گفتار

(سَهْلٌ مُؤْتَنِعٌ)

اطلاق میشود که روان و آسان باشد

و هر کس گمان برد که مثل آنرا تواند

آورد اما غیر مقدور و ناممکن باشد . و از بیانات شفا هیئ

مولی الوری عبدالبهاء پی از استماع یکی از مناجاتهای جمال

ابهی است :

" چقدر ساده و لطیف است که انسان گمان میکند مانند آنرا

تواند نوشت هیئات هیئات که گمراهی از آنرا بتواند این

اسلوب همان است که سهل ممتنع گفته میشود این قرینه  
ملك الشعرا بود و نوبتی با تمام شعرا نزد خلیفه حاضر شد و  
هریک قصیده مدحیه خود خواندند و خلیفه تحسین میگفت  
ولکن این قرینه پشت سرده بود و بگمراهی تفوه نکسرد پس  
خلیفه پرسید که قصیدت را چه شد بخراب گفت که قصیدهای

بمنظم نیاورد و خلیفه گفت عیبی نیست همین الآن بالبدیهه  
ولو در بیت باشد بمنظم آر و او مرتجلاً این در بیت خواند :

اتتك الخلافة منقارة تجرّ ورائها ازبالمها

فلم تك تصلح الآلسك ولم تك تصلح الآلهها

و باهت حسدی که شعرا با او میبردند همه نسبت بآن در بیت  
اظهار خضوع کردند با آنکه بغایت بساطت و سادگی میباشد

و همین طور است نامه مأمون بحاکم مصر :

قد كثر شاكوك وقل شاكروك فلتعدل ام فلتعزل وقول صاحب

بن عباد :

رقّ الرّجّاج ورقّت الخمر فتشاكلا وتشابه الامر

فكانما خمر ولا قدح وكانما قدح ولا خمر

و همه اینها سهل ممتنع خوانده میشوند .

در الواح و آثار این امر و هم در تاریخ

(سَيّاح)

آن معدودی از معاریف بنام سیّاح

مذکورند . در لوحی است :  
 " سیاحی امر عظیم است لایمنعه جنود السموات والارضین  
 الخ که خطاب بمیرزا علی معروف مراغه ای از اصحاب اعلی  
 واهی میباشد .  
 و مقاله شخصی سیاح مطبوع اولاً در بمبائی که در زبایمان  
 است ؛ " بتاريخ جمعه ۲۶ شهر ربیع الثانی ۱۳۰۸ " و  
 در همه نسخ مختلف الطبع و نیز در نسخ خطی آن در ظهیر  
 کتاب بهمین عنوان " مقاله شخصی سیاح " ثبت است  
 و مطابق این عبارت که در موضعی از آن میباشد :  
 " چنانچه در اصفهان ده دوازده سال پیش واقع شد که  
 دو برادر از سادات طباطبائی سید حسن و سید حسین از  
 اهالی اصفهان ..... فتوی بر قتل دادند " الخ باید تاریخ  
 تألیف کتاب همان سال ۱۳۰۸ هـ ق باشد . در خطابی از  
 مرکز میثاق ابهی به آقا میرزا لطف اله حکیم در لندن است :  
 " اما در خصوص تاریخ امر رساله سیاح ترجمه شده در شیکاگو  
 طبع میشود و ارسال میگردد آنرا انتشار دهید زیرا مختصر  
 است و مفید " و در ابلاغیه از مقام ولی امر الله چنین مسطور  
 است :  
 " سؤال از کتاب مقاله سیاح نموده بودید که از قلم اعلی

جمال مبارک نازل ویا از حضرت عبد البهاء است فرمودند  
 بنویس از قلم حضرت عبد البهاء صادر  
 و دیگر حاج سیاح محلّاتی که در آثار و تاریخ مخصوصاً  
 در قضیه رفتنش از جانب ظلّ السلطان بعکا و هاسش مذکور  
 است و او میرزا محمد علی بن ملا محمد رضای محلّاتی معروف  
 بحاجی سیاح میباشد که در حدود سال ۱۲۵۲ هـ ق در محلا  
 متولد شد و در سال ۱۳۴۴ در طهران وفات یافت او در سن  
 ۲۳ سالگی از ایران بسیر و سیاحت رفت زبان ترکی وارمنی و  
 روسی و فرانسه بیاموخت و در اروپا و امریکا و چین و ژاپون و هند  
 و ترکستان روسیه و افغانستان و در مصر و مکه سفر کرد و با سید  
 جمال الدین افغانی در اسلامبول ملاقات کرده پیرو او شد  
 و بهال ۱۲۹۵ با ایران برگشت و باز بعد از سه سالی دیگر  
 بهند و چین و امریک سفر کرد و با ایران باز آمده ازدواج نمود  
 و چون ناصر الدین شاه از معاشرت وی با سید جمال الدین  
 سوء ظن حاصل کرد ویرا بخراسان تبعید نمود و مسدودت  
 چهارده ماه در آنجا تبعید بود پس با اجازه شاه بطهران  
 آمد و در آن اوقات نوشته های میرزا ملکم خان بضد دولت  
 و خصوصاً بضد میرزا علی اصغر خان صدر اعظم بتوسط او منتشر  
 میشد و سید جمال الدین هم در آن ایام مجدداً با ایران

مراجعت کرده بود و باز موجب سوء ظن ناصرالدینشاه شد که او را به عراق تبعید کرد و نیز مدت ۲۲ ماه در قزوین حبس نمود که با میرزا رضا کرمانی معروف هم زندان گشت و چون مطالبی از میرزا رضا در زندان شنید و محرمانه با تائبك راهپرت داد لذا در واقعه قتل شاه بیگناهی او ثابت گشت .

(سَيَّارَةٌ) عربی قافله را گویند . در قرآن در قصه ورود قافله ای از مصر و بیرون کشیدن یوسف از چاه است :

"وجاءت سَيَّارَةٌ فارسلوا واردهم فآدلى دلتسوه" و از اینجا اصطلاح عرفانی رمزی خصوصاً در روش شیخیه گرفته شده . در لوح خطاب به حاجی محمد کریمخان است :

"نشهد ان كل كلمة من هذه الكلمات الدرّيات لبشر معطلّة فيها ماء الحيوان وستر فيها غلام المعانى والبيان وما ورد عليها سَيَّارَةٌ الطلّب ليدلوا دلوهم ويخرجوا فيها غلام العلم" تلویح بهمین آیه از قرآن میباشد .

عربی جمع سَوَاطِ تازیانه ها . در کتاب اقدس است :

"انا ربیناکم بسیاط الاحکام" .

که در اصل عربی بمعنی آقا و بزرگمیا شد

(سَيِّد)

در السن شیعیان در افراد خاندان پیمبر اصطلاح شد و در عرف بابیان

حاجی سید کاظم رشتی و حضرت نقطه را بعنوان مطلق سید متداول میداشتند و در آثار حضرت بهاء الله امام حسین بلقب سید الشهداء مذکور است از آنجمله در ضمن وصف زین المقربین مسطور میباشد :

"فاضطرّ الى الهجرة والجلّاء الى ارض الطّف ..... ارض احمرّت بدما مطهّرة من الاصفياء وتعطر ارجائها بنفحات رائحة طيبة انتشرت من ثار سید الشهداء" و در ضمن نام حسین هم زکری از سید الشهداء امام حسین میباشد . و در لوح حکماء سقراط را سید الفلاسفه نام بردند و در اثری بامضاء خادم در جواب آقا میرزا ابوالفضل گلپایگانی است :

"واینکه درباره سیادت مرقوم فرمودید این بسی معلوم و واضح است نفوسی که از کوثر ایقان نوشیده اند قسم به بحر اعظم آن نفوس سید قوم بوده وهستند اگر در فضل الهی و رحمت نامتناهی این مقام درباره شخصی محقق شود از نسبتش بحق جلّ جلاله است" الخ . و در ذیل نام استمساک زکری

است .



از قراء تابعه تبریز و از معتمدات  
(سیدان) پر جمعیت بهائی که در ایام ابهسی  
چنین شد و در الواح و آثار بسیار مذکور

میباشد و در تاریخ ظهور الحق بتفصیل بیان است :

در آثار و الواح این امر مخصوصاً در مقام  
(سیاسی) منع و نهی از مداخله در سیاستات

تکرار ذکر یافت و مراد این است که  
عامه انام و توده مردم مداخله در امور سلطنتی و دولتی نکنند  
و زبان باعتراض و نقادی از اداره حکمرانی نگشایند .

و رساله سیاسیه صادر از غصن اعظم عبدالبهاء است و  
در حق آن خود چنین فرمودند :

" طهران جناب ناظم الحکماء آقا سید محمد افغان ..... باری  
رساله سیاسیه که بیست سال پیش تألیف شده در بدایت  
سلطنت مظفرالدین شاه بخط مشکین قلم در بهیشتی طبع و نشر  
گشته البته آن رساله را مطالعه فرمائید " انتهى و این خطاب  
را بعد از مراجعت از سفر غرب صادر فرمودند . و در خطابه  
دیگراست :

" رساله سیاسیه که چهارده سال قبل تألیف شد و بخط  
جناب مشکین قلم مرقوم گردید و در هندوستان طبع شد و

انتشار داده گشت آن رساله البته در طهران هست و یک نسخه  
ارسال میشود بمعموم ناس بنمائید (۱) ج اسنه ۱۳۲۵ " قوله :  
" در سنه ۱۳۱۱ بخط جناب مشکین قلم در بهیشتی طبع و نشر  
شد " قوله :

" حتی در زمان مظفرالدین شاه مرحوم رساله سیاسیه مرقوم شد  
و بخط مشکین قلم در هندوستان طبع گشت ..... خلاصه آن  
اینست که مداخله علما در امور سیاسیه منتج مضرات عظیمه  
میگردد " و قوله :

" رساله سیاسی که در سنه هزار و سیصد و ده در بدایت انقلاب  
مرقوم گردید و یکسال بعد یعنی در سنه یازده بخط مشکین  
قلم و تاریخ آن سال در بهیشتی طبع و تمشیل شده در آفاق منتشر  
گشت .

که سینا و سینا نیز خوانند نام  
(سیناء) شبه جزیره در منتهای شمالی بحرا حمر

مرتبط بسوریه و فلسطین و مصر که در  
قسم جنوبی کوه طور سینا واقع و صحرا تیه معروف در شمالی  
آن و کوه مذکور با ارتفاع ۲۶۰۲ متر میباشد و آنجاها بنام  
سینا و طور سینا و طور سنین و کوه سینا نامبرده شد و  
در ذیل نام طور نیز شرحی ثبت میباشد . در قرآن است

قوله تعالى :

" وشجرة تخرج من طور سيناء تنبت بالدهن وصبغ للأكلين "

وقوله :

" والتين والزيتون وطور سنين وهذا البلد الامين " وبمناسبت

وتشبيهات شبه جزيره وكوه سيناء كه صلي نزول وحی برده .

بود در آثار اين امر مكرراً ذكر يافت در لوحی است :

" تلك آيات الكتاب نزلت بالحق من ربك العليّ العالم "

..... واصدق ما عندكم من سنن الله وشراره وقد جئتمكم من

سيناء بنداء الله العليّ الغالب القدير " ودر مناجات طلب

مغفرت در حق حاجی زبيح كاشانی است قوله العزيز :

" واشتعل بنار الحب الموقدة في سدره سيناء "

وسينا نیز تخلص شعری مبلّغ وشاعر معروف بهائی كه

خود و خانواده اش در آثار وافواه بدین نام شهرت دارد .

كه سيخ نیز میخوانند نام قومی معروف

در هند مؤمنين به گرونانك هندی

(سینكه)

مشهور كه در كتاب رهروان و رهبران

بزرگ بتفصيل ثبت است و بعضی از آحاد اين طائفه خصوصاً

بريتيم سينكه در آثار مركز عهد ابهی و در تاريخ مذکورند .

### حرف - ش

(ش)

در الواح و آثار این امر رمز شیراز است

از آن جمله در لوحی است كه در ضمن

حمد ثبت میباشد قوله الابهي :

" بشرات آند و نفسی ( شيخ احمد احسائي وسيد كاظم رشتي)

نفوسى مقبله بشطر شين توجه نمودند " الخ مراد آنكه

كسانی از بهروان آند و بشیراز رفتند و بقاء باب اعظم رسیدند

و در صورت زيارت صادر از غصن اعظم عبدالبهاء در حق آقا

سيد احمد افغان است قوله العزيز :

" مر " سی . علی اقليم الشين من ايران " و رمز از شاهرود در

الواح " ش ه " و یا " شاه ر " بود و نیز در مقام رمز از قصبه

شهميرزاد در بسیاری از الواح " ش " بود و در بعضی ديگر

از الواح " ش ه " و در برخی " شهرم " و در معدودی " شهرمير "

است . و نیز در لوحی بشاه محمد امين البيان مسطور ضمن

نام امين وشاه است :

" ان يا حرف الشين اسمع ماتفنّ به حمامة الروح و يلهمك

من اسرار عز منيع " و در بعضی از آثار رمز از شميرن ذی الجوشن

قاتل امام حسین در صحرای کربلا "ثر" مذکور است .

قریه ای از توابع بهرجند که در اوائل این (شاخن)

امر برخی از مؤمنین سکونت داشتند و از آنجمله ملا علی بن اللمهد اربود

و در الواح نامبرده شدند .

عربی و بمعنی خیابان . شوارع جمع در لوح بناصرالدینشاه :

(شارع)

"نحن الشوارع" ماجاده های الهیه عربی ساحل . در کتاب ایقان است :

(شاطی)

"ان العباد لن يصلوا الى شاطی بحر العرفان الا بالانقطاع التصرف"

و در لوح برتیس است :

"اشكر الله بما وردت في شاطی البحر الا عظم ..... و ارادوا ان يفرقوا بيننا في شاطی البحر الاحمر" .

در سنین اقامت ابهی در عکا آن بلد جزه قلمرو حکومت بیروت بود و فلسطین را از شام و سوریه میخواندند (شام)

و در لوحی است قوله الاعز :

" هذا لوح قد نزل من لدن عزيز حكيم ..... قد تشرف

بر الشام بقدم ربكم العزيز الملام هذه ارض فيها ارتفع ندا النبيين والمرسلين انا خاطبناها طوبى لك بما فرزت بلقاء ربك هل الذين سكنوا فيك يقبلون الى الله مالك الاسماء او ينكرونه كما انكروه اول مرة اذا نارت وقالت انك انت المعلم الخبير" وقوله :

"يا بر الشام قد تشرفت بقدم الرب هل وجدت عرف الوصل

او تكون من الغافلين قد تحركت بيت لحم من نسمة الله .....

يا بيت لحم قد ظهر هذا النور من المشرق وسار الى المغرب

الى ان اتاك في آخرايامه فاخبريني هل الانباء يعرفون

الاب" و در لوح معروف "قد احترق المخلصون" است :

"وترى المظلوم في حجاب الظلام بين اهل الشام اين اشراق

انوار صباحك يا مصباح العالمين" و در الواح ابهی ضعف

توجهات دینیّه و فقدان قوه ملکوتیه و محاسن اخلاقیّه آنرا

تکرار ذکر یافت چنانچه شمه ای ضمن نام نبیل ثبت است .

عربی حال و کار و ما یحتاج و منزلت و اهمیت . شوون جمع . در لوح (شان)

به حاجی ذبیح قوله الاعز :

"اياك ان تحجبك شوونات الامكان عن البيان" الخ که

بهمین معانی است . و عبارت شوون الامکانیه در آثار

بسیار است و در لوح رئیس است :

"ويتفیر الحکم ویشدد الامر علی شأن بنوح الکتیب فی الیهما  
وہیکل الاشجار فی الجبال" و در لوح به نصیراست :

"ان استقم علی حبّ مولاک علی شأن لن یزلک من شئ من  
صراطہ" و قوله :

"هیچ شأنی از شوون او بدون او مشتبه نگردد" و در لوحی  
است :

"جناب علی علیه بهائی و عنایتی را تکبیر میرسانم فان له شأناً  
عند ربک ان اعرف وکن من الشاکرات فی لوح مبین" و ذکر  
شوون خمسه در نام خمس میباشد .

شاه محمد منشادی ضمن نام امین  
(شاه)  
ذکر است . شاه خلیل در لوحی مذکور  
و ضمن نام خلیل ثبت میباشد .

شاه میرزا کاشی از ستم دیدگان خاندان بابی کاشان که  
بمقاومت با ناصرالدین شاه مدتی قیام داشت احوالش در  
ظهور الحق ثبت است و در لوحی به حاجی محمد اسمعیل  
ذبیح کاشانی میباشد قوله الاعز :

"ای ذبیح از شاه میرزا نوشته بودی این فقره نزد آنجناب  
معلوم است که از شطر قدم حکم محکم مرّۃ اخری نازل جمیع

ام را از نزاع وجدال و سفک دماء و امورات منہیہ و مایکرمه  
مقولہم نہی فرمودیم بشأنیکہ در اکثری از الواح تصریحاً  
نازل معذک عباد غافل متنبہ نشده در کلّ احیان متعرض  
سدرۃ رحمانیہ و اغصان و افنان و اوراق و اشعار او بوده و هستند  
درین صورت نفس اعمال این قوم سبب ظهور شاه میرزای کوچک  
و شاه میرزای بسیار بزرگ و امثال این عباد بوده و خواهد بود  
تا فی الجمله مرہمی شود بر جراحت قلوب مظلومین "

شهر شاهرود در سنین او آخر دورہ امہی مرکزی شده  
جمعی از بہائیان در آنجا گرد آمدند و در سنین دورہ مرکز  
مہد امہی فتنہ و ہیجان و تعرض بہ بہائیان رخ داد و بالبط  
در تاریخ و آثار تکرار ذکر یافت و در ضمن نام شرف بیانی  
در خور توجہ است . در لوحی میباشد قوله الاعز :

"یا قلم مالک القدم اراد ان یذکر اولیائہ فی الشین والہا  
لیجذبہم الذکر الی اعلی المقام" و قوله :

"شاه ر جناب میرزا نصر اللہ علیہ بہا اللہ ہوالناظر العلی  
یا اولیاء الرحمن فی البلدان یذکرکم القلم الاعلی فی المقام  
الاعلی" و قوله :

"شاه ر جناب عبد الکریم" و نیز "جناب غلامرضا حاج  
محمد باقر آقا محمد ملاحسین حاجی محمد رضا" و یک

از خطابه‌های مرکز عهد و پیمان به میرزا عبداللّه ساروی در آنجا است و در این سنین اخیر جمعی از بهائیان مهاجرو ساکن در آنجا اجتماع روحانی کرده بتبلیغ پرداختند و هیچ‌جا و تعرض قاسی عموم برخاست نخست در چهارم مرداد ماه ۱۳۲۲ هـ ش در حظیرة القدس را آتش زدند و بدکان ولسی سبحانی حمله برده بقصد کشتن ضرب وارد آوردند و او گریخته بشهربانی پناهنده گشت و شکایت نمود و رئیس شهربانی بوی چنین گفت من منتظر بودم نعشت را بیاورند و نیز خیر اللّه نام از آنان مورد تعرض قرار گرفت ولی از چنگ مهاجمین فرار کرد و رئیس شهربانی باز هم اقدامی ننمود تا در شب هفتم جمعی با بیل و کلنگ بخانه طبیبان نام ریخته خواستند عمارت را خراب کنند ساکنین خانه دفاع نمودند و کاری نشد و رئیس شهربانی بآن جمع چنین خطاب نموده گفت شما بیخیرتان بیعرضه نتوانستید یک خانه را بکوبید و در آمدت شکایات بسیاری شده بظاهر غائله آرام گرفت و چند تن جوانان بهائی سنگسری که از قصبه خود برای محافظت بهائیان و مدافعت از دشمنان بآنجا آمده پهنی دفاع سنگسری بسته بودند غافل شده بسنگسری برگشتند تا در روز شانزدهم بخانه یکتفر هجوم بردند و در روز هفدهم انبوهی کثیر

بخانه و دکان هجوم نمودند و مظلومان بشهربانی پناهنده گشتند ولی رئیس عتاب کرده گفت چرا اینجا آمدید و آنانرا خارج نمود و ناچار بخانه خود پنهان شدند و اسد اللّه نادر که در تنور خانه خود مخفی گردید ظالمین ریخته سرش را بفضر چوب و غیر شکافتند و مغزش را فروریختند و موهای سر را گرفته بیرون کشیدند و با چوب همی نواختند و کف زدند تا کشته گردید و بغارت پرداختند و محمد جذبانی را در خیابان بحال عبورش گرفته همی زدند و او گریخته به بالا خانه منزل طبیبی پنهان شد هجوم برده او را از حجره بیرون انداختند و بقدری سنگ زدند که تحت احجار پنهان ماند آنگاه سنگها را پس کرده پاهای کشته را بطناب بسته آویزان کردند و حسن مهاجر را نیز بهمین کیفیت ها کشتند و تقریباً پنج طیبیون ریال غارت کردند و برخی را گو بقصد بریدن مجروح ساختند و عده ای را مجروح نمودند و بهائیان از آن شهر گریخته بطهران رفتند و در حظیرة القدس جمع شدند و با اقدامات محفل ملی بهائیان ایران رئیس مذکور شهربانی را بطهران کشیدند و چند تن از افسران بهر رسیدگی بشاهرود رفتند و نامه های شرح واقعه و طلب اقدام برای جلوگیری از نظائر آن از طرف محفل ملی بتسامت مراکز و مراجع ملی و دولتی بی درین رفت

ولی معاندین نیز بجدیت و اهتمام اقدام کردند و بالا خسره نگذاشتند که مجازات و قصاص صورت گیرد بلکه در نشریات هفتد بهائیان واقعه را بعکس وقوع شهرت دادند .

(شاهی) در این عصر رضاشاه پهلوی علی آباد مازندران را تعمیر و تجدید کرده بدین نام خواندند و قریه دیگر نیز بنام ؛ بندرشاه بساحل بحر خزر احداث نمودند و هر دو محل جمعی از بهائیان شدند .

عربی آلودگی و نقص و عیب . در کلمات (شائبه) مکنونه است :

" قلبی که در آن شائبه حسد باقی باشد ."

عربی وجب . در لوح رئیس است (شیر) قوله :

" قامتشان بقدر شیری بنظر میآمد ."

اصطلاح شجره خبیثه مذکور در قرآن نسبت بترهاک در این امر و تأویل آیات قرآنیه : " ان شجرة الزقوم طعام

الاشیم كالمهل یفلی فی البطون كقلی الحمیم خذوه فاعقلوه الی سوا الجمیم ثم صبوا فوق راسه من عذاب الحمیم ذق انك

انت العزیز الکریم " و قوله :

" انا جعلناها فتنه للظالمین انہا شجرة تخرج فی اصل الجحیم طلعمها کانتها رؤس الشیاطین " به حاجی محمد

کریم خان کرمانی که محض شدت اعتیاد بدخان تنباکونام شجره زقوم و کریم تناسپ حاصل نمود کثرت و شدت یافت و در کتاب

ایقان بنوع اکید و شدید مذکور میباشد . و در آثار باب اعظم اصطلاح شجره اثبات و ایمان و شجره نفی و کفر بغایت کثرت

است و جمله : " اللهم العن شجرة الکفر واصلها و فرعها " که در واقعه ملا جواد پیرغانی صدور یافت ذیل نام جواد ثبت

است . و نیز عبارات :

شجره ظہور شجره طویس شجره انیس شجره عهد و میثاق و امثالها در آثار مکرر ذکر یافت .

عربی دشمنی و کینه ورزی . در آثار

(شحناء)

مرکز عهد ابھی است :

" قابلوا کل مغرض بالا قبال وکل میغرض

بالوداد وکل جفا بالوفاء وکل شحناء بالولا "

در مقاله سیاح است :

(شخص - شاخص) " ملا محمد علی زنجانی که شخص

شاخص بود و صاحب قول نافذ "

شخص بمعنی فرد ممتاز شاخص بمعنی بلند مرتبه و مشهور و عموم  
 در خطاب به پهلایان خراسان است :  
 "والاعین شاخصه غائره" شاخص بمعنی نگران و خیره  
 شداد جمع شدید بمعنی سخت و پر زور  
 (شِداد - اِسْتِدَاد) و در آثار ابهی بتکرار اخبار و انذار  
 بمجیی ایامی شداد شد از آن جمله  
 در لوح به نصیر است قوله الابهی :  
 "قل یا ملائبهان تالله الحق تأتیک صواعق یوم القهر ثم  
 زلازل ایام الشداد ثم هبوب اریاح کره عقیم" و در لوحی دیگر  
 "جمع ناس را از قبل با ایام شداد و فتنه آن اخبار نمودیم که  
 شاید در حین اهتزاز اریاح قضا از توجه بشطر دوست  
 محروم نمائند و سراج حب الیهی را بهزجاجات توکل و انقطاع  
 از اریاح مختلفه حفظ نمایند معذک در حین نزول اکثری  
 از ناس غافل الا من شاء ربک بشأنی که زجاجات مکسور و سرج  
 مخمود و قلوب مضطرب و نفوس متزلزل مشاهده شده و در لوح  
 باقا محمد جواد قزوینی است :  
 "در این سنه شداد که ذکر آن در الواح سدا از قبل شده  
 فتنه کبری و بلیه عظمی البته رخ گشاید بقسمی که اطفال  
 رضیع از نودی امهات منقطع شوند و عشاقان از مدائن

معشوق ممنوع گردند که شاید درین ایام و آن احیان آنعبد  
 بمعنایت حق متمسک شود و بذیل رحمت او متشبث و با مر محبوب  
 چنان ثابت و مستقیم شود که اگر جمیع هیاکل بغضیه و نفوس  
 منعیه اراده نمایند که او را از صراط منحرف سازند قادر نباشند  
 و قدرت نیابند" و قوله :  
 "ای جواد این سنه شداد است للعباد و سنه قضا است  
 لا جلنا ان ورد علینا فانا خیر راض و ان یدفع عنا فانا خیر  
 شاکر" و در اثری بامضاء خادم موح ۱۲۸۳ هـ ق سنه  
 شداد ذکر است و مراد از آن ایام مخالفت و مقاومت میرزا یحیی  
 ازل و اتباع او میباشد . و نیز از مرکز عهد و میثاق خطاب  
 باحبای الیهی در عشق آباد است قوله العزیز :  
 "لوح سنه شداد که سنه صعود است نازل گشت و در جمیع  
 اطراف منتشر شد و بیان شدت امتحان و کثرت افتتان را واضح  
 و مشهود فرمودند ..... تا چون دریای امتحان و افتتان  
 سنه شداد بوج آمد نفسی سرگردان نگردد و مضطرب و حیران  
 نشود" و نیز در خطابی موح ۱۳۳۷ هـ ق است قوله  
 العزیز :  
 "فی الحقیقه درین سنین خمس شداد" که مراد سنین حرب  
 عمومی میباشد" و قوله :

" درین سنین متتابعه انقلاب شدت اضطراب جمیع خلق را احاطه نموده " الخ و در ذیل نام یقین نیز شمه ای راجع بایام شداد ثبت است .

راشتداد سخت و پر زور و شتاب شدن . و در لوح رثیس است : " ویتغیر الحکم ویشدد الامر "

(شذا) عربی تندی و تیزی بوی . در مناجاتی و خطابی در حق بهائیان است

قولیه العزیز :

" رب اجعل یومهم هذا سعیدا الیانا بدیع الالاء ساطعة الشمس لامعة الانوار طيبة الشذا " خوشبوی پرهوی . شذا پرهوی . در صورت زیارت طلان خانم عمه : " براءة تراب قبرك الساطع الشذا "

(شراع) عربی بادبان کشتی . در خطابی به صدر فریدنی است قولیه العزیز :

" والتحمیة والبهاء علی السفینة الحمراء والرأیة البیضاء والشراع الاعلی " و در مناجاتی در حق بهائیان است :

" وینشروا شراع الانقطاع علی سفینة النجاة "

(شرب الدخان)

در عرف متداول عربی بمعنی دود کشیدن در کتاب اقدس است :

" قد حرّم علیکم شرب الافیون .....

والذی شرب انه لیس منی "

گشایش سینه و عقل و فهم . در قرآن

(شرح صدما) است :

" رب اشرح لی صدری " و در لوح

رثیس است :

" نسأل الله ان یشرح من ندائك صدر عباده " و از آثار اعلا سی شرحی بر آیه "الم نشرح لك صدرك" از قرآن است . دسته کمی . در قرآن است :

(شِرْزِمة) " ان هذه لشِرْزِمة قلیلون " و در لوح

به شیخ نجفی اصفهانی است :

" اخذه الرعب بما عسوت شِرْزِمة من الذئاب "

عربی دام صید شُرک اشراک جمع در کتاب اقدس است :

(شُرک)

" لا تجعلوا لعمال شُرک الآمال "

رفتار و هنجار دینی را دام صید آمال و امانی دنیوی قرار

ندهند .



(شِرْك)

عربی تعدد الهة اشراك شريك  
برای خدا قائل شدن . مشرك قائل  
بشريك خدا و بت پرست و در اصطلاح  
قرآن و اسلام بهمین منوال در مقابل موحد و بمعنی معتقد  
بخدایان متعدد میباشد . در لوح رئیس است :

" ودعاه الى الله ونهاه عن الشرك " و در آثار شیخ احساسی  
و سید رشتی منکرین مقام حضرت علی امیر المؤمنین و سائر ائمه  
اهل بیت نیز مشمول آنند و در آثار اعلی منکرین آند و منکرین  
مقام باب اعظم نیز مشمول میباشد و در آثار این دو بر بدیع  
عنوان منکرین مقام وحدانیت و تفرد مرکز الهی میباشد . در  
لوح به نصیر است قوله الاعز :

" ویا تیکم هیکل النار بکتاب فيه ردّ علی الله ..... وانا قدرنا  
لکّل مؤمن ..... یکتب فی ردّ من ردّ علی الله وکذلک یجزی  
جزاء المشرکین " وقوله :

" انّ هذا الحسین بالحق قد ظهر بالفضل فی جبروت العدل  
وقام علیه المشرکون " وقوله :

" انا امددنا المشرکین باسباب الارض کلّها لذا فتحت علی  
وجوههم اسباب الخیرات سوف يأخذهم بقهر من عندنا  
انّ ربّک لیهوالمقتدر القدير " و در دعاه " یدعوه محیی الانام

فی الایام " در وصف اهل بیان است قوله :  
" ارتفع ضجیح المشرکین وصریح المنکرین ..... واذ اترأهم  
یا الهی اتخذوا العجل لا نفسهم ربّاً سواک وبعبد ونسبه  
فی العشی والاشراق من دون بیته ولا کتاب " و در ضمن نام  
آل زکری است .

بکسر اول و سکون دوّم بمعنی هم . همی  
(شِرْکَة)

و عرفاً جمعیت کد شرکت تجاری گزینند  
از شرکت های تجارتی بهائی در قدس  
اول که ضمناً خدماتی بآئین هم نمودند و در بخشه های  
ظهور الحق مسطور است :

شرکت پارسیان در طهران بسال ۱۳۲۷ بهمت رشید  
هزاری تأسیس شد و سرمایه سیصد تومان بود و شرکت پیمان  
چند سالی بعد از آن شده و جملهُ : " أوالی محل الشراکة "  
به وزن خطابه در کتاب اقدس شاید بمراعات شهرت عرفی  
و با بزیادة الف در اصل و با نسخه باشد .

همان شیروان در قفقاز است .  
(شِرْوَان)

عربی رگ جهنده معروف . شرایین  
جمع . در کتاب اقدس است :

"آن یكون نباضاً كالشريان"

صفت عربی بمعنی والا وگرامی . در

(شَرِيفُ) عرف مسلمانان لقب تجلیلی خاندان

نبی قرار گرفت . و شریف رئیس مگه

بنام شریف سلیمان بن عون در سال ۱۲۶۰ هـ ق از یاب

اعظم در سفر حج توقیفی دریافت کرد که نسخه آن رقیمه

کریمه در دست میباشد .

عربی جوانه درخت خرما و کشت و پرگ

(شَطَّاهُ) آن . در لوحی است قوله الامزّ :

" هذا ذكر الله الى الذين هم كسروا

اصنام انفسهم ..... و اذا اخرج شطاه فاستغلف "

عربی سوی و جانب . در لوحی

(شَطْرُ) است قوله الامزّ :

" هو الشاهد السميع يا ايها الناظر

الى شطرى والعقل الى افقى " و در لوحی دیگر :

" هر هنگام بروج و ریحان واقع شود و حکمت موافق توجّه

بشطر الله باسی نبوده و نیست " الخ که مقصد اجازت رفتن

بحضور در محضر عکا میباشد .

عربی قوم بزرگ . در لوحی که ضمن نام

(شَيْعَبُ) اورشلیم ثبت است قوله الامزّ :

" امروز روزی است که کرسی ربّ ما بهمن

شعب ند امیکند " الخ که مراد قوم بنی اسرائیل میباشد .

انتشار و پراکندگی . از مرکز عهد و پیمان

(شَعَثُ)

در مناجاتی است قوله الامزیز :

" اللهم يا الهی وجذبة فؤادی .....

ترانی و تشنتی و تفرقی و توجّهی و شعی و اغبراری " .

عربی گفتار موزون مقفای معروف .

(شِعْرُ) اشعار جمع و در این امر اشعار

براعتبار بسیاری مسطور در آثار و غیرها

از جمال ابهی و مرکز عهد و میثاق ابهی و قرّة العین و غیرها

بطریق غزل و مثنوی و قطعه بدست است که بسیاری با سلوب

اشعار و جدیدی عرفا مانند مولوی و غیره و محض تأکید عشق

و ایمان صدور یافت و بمقدار کافی و نمونه در بخشهای ظهورا

ثبت گردید و غالباً نزداهل بها متداول میباشد . و از مقام

نقطه نیز چند بیتی عربی بنوع رجز و افتخار مسطور و این

غزل نمونه ای از اشعار مرکز عهد ابهی است .

قوله الامزیز :